

داستانهایی درباره سخاوت و بخشندگی



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

بعد از حمد و سپاس خداوند حکیم و درود و صلوات بر سرور انبیاء
حضرت محمد مصطفی و اهل بیت طاهرینش

بخشنده و سخاوتمند باشید

ادم خوبه سخاوت داشته باشد. بخیل و خسیس نباشد.

ادمای سخاوتمند پیش مردم احترام دارند و ادمای خسیس و بخیل
برعکس حتی گاهی خانواده اش ارزوی مرگش را دارند!

سوره هل اتی در پی بخشندگی اهل بیت نازل شد

همچنین در پی بخشش انگشتر علی علیه السلام در حال رکوع، خداوند
در سوره مائده ایه ولایت را نازل کرد.

در روایت است که حاتم طائی که در جاهلیت زندگی می کرد و خیلی
بخشنده بود در قیامت چون کافر بوده جهنم میره ولی خدا به اتش میگه
بتر سونش ولی نسوزونش!

فرد خیری می گفت من قبلا که خیر نبودم همیشه بیستم برج بی پول بودم ولی از زمانی که خیر شدم همیشه پول دارم!

سخاوت شامل دادن خمس و زکات. کمک به فقرا و نیازمندان. مهمانی دادن به مومنان. کمک به موسسات خیریه. تامین هزینه سفر کربلا و مکه و مشهد افراد بی پول. تهیه جهیزیه برا دخترهای نیازمند. کمک به جبهه و دهها مورد دیگر جزو سخاوتمندی حساب میشود.

سخاوت از مصادیق جهاد با مال است.

رسول خدا (ص) با خود کوزه حلوا مسجد می آورد و با دست مبارک در دهان نمازگزارها می گذاشت.

در قرآن مجید در مورد سخاوت و بخشش بسیار تأکید شده است.

خداوند می فرماید: { مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ

أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ

وَاسِعٌ عَلِيمٌ }¹ «مَثَلِ كَسَانِي كِه دَارَائِي خُود رَا دَر رَاهِ خُدَا صَرَفِ مِي

کَند، هَمَانَد دَانِه‌ای اسْت کِه هَفْت خُوشِه بَرُویَانَد و دَر هَر خُوشِه صَد

دَانِه بَاشَد و خُدَاوَنَد بَرای هَر کِه بَخَوَاهَد آن رَا چَندین بَرَابَر مِي گَرْدَانَد و

خدا (قدرت و نعمتش) فراخ (و از همه چیز) آگاه است.

خداوند یکی از نشانه های مهم ایمان را انفاق در راه خداوند معرفی می

کند، چنانکه می فرماید: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا

رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾². «آن کسانی که به دنیای نادیده باور می دارند و نماز

را به گونه شایسته می خوانند و از آنچه بهره آنان ساخته ایم می بخشند».

و نیز می فرماید: ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ

وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ ۗ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾³ «آن کسانی که در حال

خوشی و ناخوشی و ثروتمندی و تنگدستی، به احسان و بذل و بخشش

دست می یازند و خشم خود را فرو می خورند و از مردم گذشت می کنند

و (بدین وسیله در صف نیکوکاران جایگزین می شوند و) خداوند (هم)

نیکوکاران را دوست می دارد».

از آثار بسیار مهم سخاوت آمرزش گناهان و جلب رضای خدا و رسول

الله *ص* و نجات از عذاب الهی است خداوند می فرماید: ﴿الَّذِينَ

يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ

أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾⁴. «کسانی که

² بقره: 3

³ آل عمران: 134).

⁴ بقره: 262

دارائی خود را در راه خدا صرف می کنند و به دنبال آن منتی نمی گذارند
و آزاری نمی رسانند، پاداششان نزد پروردگارشان است (و اندازه
اجرشان را کسی جز خدا نمی داند) و نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه
اندوهگین خواهند شد». و نیز حضرت

امام علی (ع): «إِلَهِي ... لَوْ لَا مَا عَرَفْتُ مِنْ كَرَمِكَ مَا رَجَوْتُ ثَوَابَكَ، وَ أَنْتَ
أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ بِتَحْقِيقِ آمَالِ الْأَمِلِينَ، وَ أَرْحَمُ مَنْ اسْتَرْحِمَ فِي تَجَاوِزِهِ عَنِ
الْمُذْنِبِينَ»؛^[5] خدای من! ... اگر کرم تو را نشناخته بودم، به پاداش تو
امید نمی بستم و تو برای برآوردن آرزوهای آرزومندان، کریم ترین
کریم ترین هایی، و در مورد گذشت از گناه کاران، مهربان ترین کسی
هستی که از او رحمت خواسته شده است.

امام صادق علیه السلام

۶

سخاوت از اخلاق پیامبران و ستون ایمان است . هیچ مؤمنی نیست مگر
آن که بخشنده است و تنها آن کس بخشنده است که از یقین و همّت
والا برخوردار باشد ؛ زیرا که بخشندگی پرتو نور یقین است . هر کس

⁵ مجلسی، مجد باقر، بحار الانوار، ج 91، ص 166، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، 1403ق.

⁶ مصباح الشریعه ص 82 - بحار الأنوار (ط-بیروت) ج 68، ص 355، ح 17
السَّخَاءُ مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَ هُوَ عِمَادُ الْإِيمَانِ وَ لَا يَكُونُ مُؤْمِنًا [مُؤْمِنًا]

إِلَّا سَخِيًّا - وَ لَا يَكُونُ سَخِيًّا إِلَّا ذُو يَقِينٍ وَ هِمَّةٍ عَالِيَةٍ لِأَنَّ السَّخَاءَ شُعَاعُ نُورِ الْيَقِينِ - مَنْ عَرَفَ مَا قَصَدَ هَانَ عَلَيْهِ مَا بَدَلَ

هدف را بشناسد بخشش بر او آسان شود
رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:^۷
سخاوتمند به خدا، مردم و بهشت نزدیک است

امام علی علیه السلام فرمود:

۸

سخاوت و شجاعت خصلت های والایی هستند که خداوند سبحان آن دو
را در وجود هر کس که دوستش داشته و او را آزموده باشد می گذارد

پیامبر (ص) فرمود: سخاوتمند به خدا و بهشت و مردم نزدیک است و
از آتش دور می باشد و بخیل از خدا و مردم و بهشت دور بوده و به
جهنم نزدیک است و جاهل بخشنده بهتر است نزد خدا از عابد بخیل.^۹

همچنین حضرت رسول (ص) فرمود:

((الجنة دار الاسخياء))^{۱۰}

بهشت منزل سخاوتمندان است.

۷ کافی (ط-الاسلاميه) ج 4، ص 40، ح 9 - بحار الأنوار (ط-بيروت) ج 70، ص 308، ح 37
السَّخِيُّ قَرِيبٌ مِنَ اللَّهِ، قَرِيبٌ مِنَ النَّاسِ، قَرِيبٌ مِنَ

الْجَنَّةِ؛

۸ تصنیف غررالحکم و دررالکلم ص 375، ح 8443
السَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ غَرَائِزُ شَرِيفَةٌ، يَضَعُهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَيَمَنُّ أَحَبَّهُ وَامْتَحَنَهُ؛

۹ بحار الانوار، ج 73، ص 308، ح 37

۱۰ محجة البيضاء، ج 6، ص 61

سخاوت کن که هر کس کو سخی بود

روا نبود که گویم دوزخی بود

درباره حضرت ابراهیم(ع) گفته اند که روزها روزه داشته و برای افطار
گوساله ای را ذبح نموده و طعام می کرد و وقت افطار در ب خانه منتظر
مهمان می شد و تا مهمان بر او وارد نمی شد افطار نمی فرمود.
شخصی خدمت رسول خدا(ص) آمده سؤال کرد: چه کسی از نظر
ایمان فضیلت بیشتری بر مردم دارد حضرت فرمود: کسیکه از همه
مردم گشاده دست تر باشد.
پیامبر فرمود: از گناه مرد سخاوتمند درگذرید برای آنکه خدای متعال
از او دستگیری می فرماید و او را از لغزش نگه داری می نماید و همچنین
فرمود: خدای متعال دوستان خود را با سخاوت و خوش خلق قرار داده
است.

پیامبر خدا(ص) در دعایی فرمود: «أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْكَرِيمِ الْأَكْرَمِ، يَا
أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ يَا أَلَلَّهُ» از تو می خواهم، به واسطه نام کریم و کریم
ترینت، ای کریم ترین کریم ترها، ای خدا- !^{۱۱}

امام علی(ع): «إلهي - -»؛ خدای من! - - - اگر کَرَم تو را نشناخته
بودم، به پاداش تو امید نمی بستم و تو برای برآوردن آرزوهای
آرزومندان، کریم ترین کریم ترین هایی، و در مورد گذشت از گناه
کاران، مهربان ترین کسی هستی که از او رحمت خواسته شده است^{۱۲}

چرا خندیدی؟

شخصی اعرابی به مسجد آمد، و گفت:

یا رسول الله در قیامت چه کسی به حساب مردم رسیدگی می کند؟
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود، **الله** عزوجل (تبارک و تعالی جل جلاله
ربی)

اعرابی **خندید** و رفت

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: **چرا خندیدی؟**

گفت: برای این که

«**کریم زمانی که به قدرت برسد می بخشد**»^{۱۳}

أُصُولَ الْكَرَمِ

در زیارت جامعه درباره اهل بیت (ع) می خوانیم «وَأُصُولَ الْكَرَمِ»
یعنی شما منبع کرامت هستید. یعنی هر کریمی در هر زمان و مکانی از

¹² مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱۶۶، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق - لَوْ لَا مَا عَرَفْتُ مِنْ كَرَمِكَ

مَا زَجَوْتُ ثَوَابِكَ، وَ أَنْتَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ بِتَحْقِيقِ آمَالِ الْآمِلِينَ، وَ أَرْحَمُ مَنْ اسْتَرْجَمَ فِي تَجَاوُزِهِ عَنِ الْمُنْذِبِينَ

¹³ مجموعه ورام: 9 / 1، الجزء الأول: «قال أعرابي يا رسول الله من يحاسب الخلق يوم القيامة قال: **الله عز و جل** ! قال: نجونا و رب الكعبة قال و كيف ذاك يا أعرابي قال لأن الكريم إذا قدر عفا».

چشمه وجود اهل بیت(ع) صاحب صفت کرامت و دیگر صفات الهی می شود.

مردم چهار دسته اند!

پیامبر خدا فرمود: مردم چهار دسته هستند. یا کریمند یا سخیند یا بخیلند یا لئیمند!

اما کریم آن شخصی است که خود نمی خورد و به دیگران می بخشد. اما سخی آن فردی است که خود می خورد و به دیگران می بخشد. اما بخیل آن فردی است که خود می خورد و به دیگران نمی بخشد و اما لئیم آن شخصی است که خود نمی خورد و به دیگران هم نمی بخشد.^{۱۴}

در میان اهل بیت علیهم السلام که همه کریم بودند، امام حسن مجتبی علیه السلام به عنوان کریم اهل بیت و فاطمه معصومه سلام الله علیها به عنوان کریمه اهل بیت معروف شده اند.

یکی از مصادیق سخاوت مهمانی دادن است.

درباره رسول خدا(ص) آمده که رسول خدا(ص) اکثرا موقع خوردن غذا، در منزل خود را باز می گذاشتند تا اگر گرسنه ای آمد با او هم غذا شوند. .. همچنین امامان معصوم(ع) خیلی مهمان نواز بودند.

یکی از نمونه های مهمان نوازی امیرالمومنین(ع) این است که :
آمده است که :مهمانی به خانه علی(ع)آمد وچون فقط باندازه یک نفر
غذا داشتند ،امام سفره انداختند وبه بهانه ای چراغ را خاموش کردند
ولب ودهان خود را تکان می دادند تا مهمان خیال کند که امام هم مشغول
خوردن است!»

شخصی از من پرسید دامادمان بی نماز است. وقتی منزل ما می آید
چگونه با او برخورد کنیم؟
گفتم در روایت آمده است:
مهمان را اکرام کنید حتی اگر کافر باشد.

نکته دیگر درباره کمک به فقرا است. دو جور فقیر داریم. یکی
ناشناس که اظهار فقر و درخواست کمک می کند.می توان به اینها کمک
کمی کرد.

دسته دوم فقرایی که ما انها را می شناسیم که واقعا فقیرند.به اینها
کمکهای زیادی بکنیم . در زمان ما خوب است شماره کارت انها را داشته
باشیم تا در مناسبتهای مختلف برای انها پول واریز کنیم.

نکته اخر اینکه هرچقدر در راه خدا خرج کنیم حتما جایگزین خواهد
شد.

در روایات آمده که حتی اگر برای سفر کربلا پول خرج کنیم خداوند
کریم ان را جبران خواهد کرد.

در این کتاب داستانهایی از سخاوتمندان آورده شده است . حتما همگی
سخاوتمند باشیم تا از برکات ان بهره مند شویم.

پاییز 1404. کرمانشاه

حکایت - با خدا حرف زدن این نوجوان

باغ انگور

خاطره ای از کتاب "حاج آخوند"

حاج شیخ محمودرضا امانی فرزند مرحوم شیخ علی اصغر ، در روستای
مهاجران زندگی می کرد و معروف و مشهور به حاج آخوند بود.

اما حاج آخوند چیز دیگری بود! روحانی ، ملّا ، ادیب و نکته دان و عارفی
که از مدرسه و شهر گریخته بود. شیخی شاد که خانقاهی نداشت. دست
هایش بسیار نیرومند بود و زندگی اش از دسترنج خود و باغ انگورش
می گذشت.

مدرسه ما به نام مارون دو کلاس درس و دو معلم داشت ، از اول زمستان یکی از آموزگاران به نام خانم منصوری نیامد . گفتند مرخصی دارد ، به ناچار هر شش مقطع تحصیلی رفتیم توی یک کلاس.

آقای اخوان ، هم مدیر مدرسه بود هم معلم ، خوب درس می داد. تا این که یرقان گرفت و در خانه ما بستری شد و از حاج آخوند خواهش کرد به جایش درس بدهد.

حاج آخوند همه بچه ها را ، چه مسلمان و چه ارمنی هایی را که در روستای ما زندگی می کردند، با نام می شناخت.

حاج آخوند روز اول حضور در کلاس گفت :

بچه ها، امروز ما می خواهیم در باره خدا صحبت می کنیم ، فرقی ندارد
ارمنی باشید و مسلمان ، همه ما از هر دین و مسلکی با خدا حرف می
زنیم ، حالا خیال کنید خودتان تنها نشسته اید و می خواهید با خدا حرف
بزنید.

حالا از هر کلاسی از اول تا ششم ، یک نفر بیاید برای ما تعریف کند
چطوری با خدا حرف می زند؟ از خدا چه می خواهد؟

در همین حال مملی دستش را بالا گرفت و گفت :

حاج آخوند ، حاج آخوند اجازه من بگویم ؟

حاج آخوند گفت: بگو پسر!

مملی گالش های پدرش را پوشیده بود. هوا که خوب بود پابرهنه به مدرسه می آمد ، مملی چشمانش را بست و گفت:

خداجان ، همه زمین های دنیا مال خودته .پس چرا به پدر من ندادی ؟
این همه خانه توی شهر و ده هست ، چرا ما خانه نداریم ؟ خدا جان، تو خودت می دانی ما در خانه مان بعضی شب ها نان خالی می خوریم ، شیر مادرم خشک شده حالا برای خواهر کوچکم افسانه دیگر شیر ندارد!

خداجان، گاو و گوسفندم نداریم. اگر جهان خانم به ما شیر نمی داد ،خواهرم گرسنه می ماند و می مرد ! خدا جان، ما هیچ وقت عید نداریم. تاحالا هیچ کدام از ما لباس نو نپوشیده ایم. اگر موقع عید مادر هاسمیک به مادرم تخم مرغ رنگی نمی داد ، توی خانه ما عید نمی شد.

کلاس ساکت ساکت بود ، مملی انگار یادش رفته بود توی کلاس است.

حاج آخوند روبه روی پنجره ایستاده بود. داشت از آنجا به افق نگاه می کرد ، بعضی بچه ها گریه می کردند.

حاج آخوند آهسته گفت : حرف بزن پسرم ، با خدا حرف بزن ، بیشتر حرف بزن!

مملی گفت : اجازه ! حرفم تمام شد.

حاج آخوند برگشت و مملی را بغل کرد و گفت :

بارک اله پسرم ، با خدا باید همین جور حرف زد.

کلاس تمام شد و حاج آخوند به خانه خود رفت و همان شب با خط خودش نامه ای نوشت که باغ پدری اش را که بهترین باغ انگور در روستای مارون بود ، به خانواده مملی بخشید!

فصل انگور که رسید ، غیر از آقا مرتضی که مرید حاج آخوند بود و هر روز انگور برای خانه حاج آخوند می بُرد ، بقیه ارمنی ها و مسلمان های روستا به خانه حاج آخوند انگور می بردند.

عصمت خانم همسر حاج آخوند می گفت:

ما به عمرمان این قدر انگور ندیده بودیم ، حتی وقتی باغ داشتیم نصف این هم نبود ، همه باغ های انگور مارون و حمریان شده باغ انگور حاج آخوند!

ای رفیقان ، بشنوید این داستان

بشنوید این داستان ، از راستان

مال در ایثار اگر ، گردد تَلَف

در درون ، صد زندگی آرد به بار

به نقل از مرحوم ملا احمد نراقی

سخاوت ایه الله بروجردی

آیت الله بروجردی، از نظر سخاوت و بخشش بسیار بلندنظر بودند و در مواقع حساس به فریاد مردم مستمند می رسیدند. از عجائب سخاوت ایشان این بود که اگر پولی از دست ایشان به دست کسی می افتاد، هرچند اشتباهی بود، پس نمی گرفت از جمله نقل است: هنگامی که در بروجرد زندگی می کردند، بخشی از املاک خود را برای کاری فروخته بودند، در این موقع، شخصی نیازمند به ایشان مراجعه می کند. ایشان مبلغی را که در پاکتی گذاشته بودند که به آن نیازمند می دهند، گویا وکیل خرج ایشان، اشتباهاً به جای این پاکت، آن پاکت را که همه پول ملک در آن بود به نیازمند داده بودند! مرد نیازمند متوجه شده و پول را برمی گرداند، ولی ایشان قبول نمی کنند و می گویند پولی که داده ام پس نمی گیرم! به اهلش رسیده! (مجله حوزه، ش ۴۳، مزایا و خصائص اخلاقی آیت الله بروجردی)

مردی که هیچوقت مهمان منزلش نمی آمد

آورده اند که در زمان پیامبر(ص) مردی از صحابه هیچوقت مهمان قبول نمی کرد لذا رسول خدا به او عتاب فرمود عرضکرد یا رسول الله زنی دارم که اگر مهمان به منزل ببرم تا یکسال با من دعوا کند فرمود: برو و طعامی مهمیا گردانکه امشب من مهمان شما هستم مرد بخانه رفته و به زن گفت که امشب مهمان شما هستم مرد بخانه رفته و به زن گفت که امشب رسول خدا مهمان ما است زن گفت چون طعامی کهلایق رسول خدا باشد نداریم به حضرت بگو وقت دیگر بیاید مرد گفت نمی توان زیرا خود حضرت فرموده امشب می آیم پس زن قبول ننمود لذا مرد خود غذائی درست کرد پس چون شب شد رسول خدا تشریف آورده و طعام تناول فرمودند و رفتند زن گفت ای مرد به پیامبر شکایت مراکردی گفت نه از کجا می گویی گفت از آنجا که رسول خدا از طعام ما هیچ نخورد مرد گفت طعام خورد زن گفت عجب دیدم که رسول خدا

وقتی وارد منزل ما شد نان در دامنش بود و چون بیرون رفت ماران و
گژدمان بدامنش آویخته بیرون برد مرد گفت من اینها را ندیدم پس
برخواسته به خدمت حضرت رفتند و داستان را گفتند حضرت فرمود
راست می گوید آن نان را که همراه من بود روزی من بود که با من می
آمد و آن ماران گناهان شما بودند که بیرون بردم و شما را پاک کردم.

سخاوت فرماندار

یکی از خاطرات شیرین مربوط به سمینار امامان جمعه و فرمانداران استان لرستان در مشهد است. سمینار که تمام شد موقع برگشت در فرودگاه شهید هاشمی نژاد مشهد موقع صبح بود منتظر سوار شدن بودیم اما به ما صبحانه نداده بودند. در این موقع فرماندار پلدختر آقای رشیدی سریع رفت و از پول خود برای همه صبحانه کرد... امام جمعه یکی از شهرها گفت کاش فرماندار ما هم مثل ایشان بود.

پذیرایی پولدار و فقیر!

گاهی بوده فقیری از ما دعوت کرده و وقتی سر سفره او نشستیم انقدر غذاهای مختلف آورده که تعجب کردیم و بوده که پولداری که می گفت تا صد سال دارم بخورم دعوت کرده وقتی سر سفره اش نشستیم خورش سبزی هرچه نگاه کردیم گوشتی در خورشش نبود و سبزی خالی بود!

سخاوت رسول خدا(ص)

نقل شده زنی بدست خود لباس یا عبایی دوخته بود و بر آن حاشیه زده تزیین کرده بود و آن را تقدیم حضرت رسول اکرم (ص) کرده بود، حضرت عبا را گرفت در حالی که برای پوشش خود به شدت بدان نیاز داشت، در این هنگام مردی از اصحاب جلو آمد و گفت: «چه لباس زیبایی؛ آن را به من می‌دهید تا بپوشم؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: بله؛ حضرت لباس را تا کرده، مرتب کردند و آن را به آن مرد بخشیدند

در باب پیامبر گرامی اسلام (ص) آمده است که: شخص عربی پیش پیامبر آمده و ردای حضرت را گرفته و کشید بطوریکه اثر کشیدن ردا بر گردن حضرت نمودار شود. سپس به حضرت گفت: یا محمد به من از اموال خدا که در نزد توست بده پس حضرت به او نگاه کرده و تبسم

نموده و دستور دادند که به او مالی بدهند. علی (ع) درباره سخاوت پیامبر اسلام (ص) فرمود: رسول خدا کریمترین مردم در دادن مال بود.

اگر جبرئیل ادمی بود چه کارهایی می کرد؟

مرویسست که خداوند به جبرئیل وحی فرمود: که اگر تو را بدنیا فرستم و از اهل دنیا گردانم چه عملی انجام می دهی گفت: یا رب تو دانائی لکم سخ عمل نمایم خانواده پر فرزند را کمک می کنم به انفاق بر آنها و عیب خلق بیوشم تا که از بند گانت کسی شرمسار نگردد و تشنه را سیر آب نمایم.

در روایت است که شخصی نامه حاجت به امام مجتبی (ع) نوشت حضرت مانه را نگرفته فرمود: حاجت رواست آنشخص گفت آیا به مانه نگاه نمی کنید فرمود اگر نامه را بخوانم اثر خواری و کوچمکی در صاحب نامه ظاهر می شود و خدا از من سؤال خواهد نمود.

کمک در نیمه‌های شب بوسیله امام علی علیه‌السلام

شبها مواد غذایی را در کیسه‌ای گذاشته و بردوش می‌گذاشتند و در منزل فقراء می‌بردند . در حالی که آنها نمی‌دانستند که این مرد خیر کیست؟

حتی در جنگ شخصی از دشمنان به امام گفت که شمشیرت را بمن می‌بخشی؟ امام هم فوراً شمشیر خود را به او دادند .

آمده است که: مهمانی به خانه علی علیه‌السلام آمد و چون فقط باندازه یک نفر غذا داشتند، امام سفره انداختند و به بهانه‌ای چراغ را خاموش کردند و لب و دهان خود را تکان می‌دادند تا مهمان خیال کند که امام هم مشغول خوردن است!^{۱۵}

بخشش حضرت فاطمه علیهاالسلام

حضرت فاطمه علیهاالسلام از درآمد فدک، هشتاد هزار سکه طلا درآمد داشتند که همه را به فقراء می دادند و چیزی برای خود نمی گذاشتند .

سقاوت سبط نبی امام مجتبی(ع)

عربی نزد امام حسن علیه السلام رفت ولی قبل از اینکه درخواست خود را بگوید، امام دستور داد هرچه پول در خانه بود، آورند . مبلغ بیست هزار درهم پول بود که همه را به آن شخص بخشیدند ! او گفت: مولایم ! چرا نگذاشتید که ابتدا مدح و ثنای شما را بگویم و تقاضای خود را مطرح کنم؟ فرمود: ما خاندانی هستیم که قبل از اینکه فقیر آبرویش ریخته شود، به او کمک می کنیم .

امام حسن مجتبی(ع) و غلامی که به سگش غذا میداد

روزی امام حسن مجتبی علیه السلام در یکی از باغستان های شهر مدینه قدم می زد، که ناگاه چشمش به یک غلام سیاه چهره افتاد که نانی در دست دارد و یک لقمه خودش می خورد و یک لقمه هم به سگی که کنارش بود می داد تا آن که نان تمام شد.

حضرت با دیدن چنین صحنه ای ، به غلام خطاب کرد و فرمود: چرا نان را به سگ دادی و مقداری از آن را برای خود ذخیره نکردی ؟

غلام به حضرت پاسخ داد: زیرا چشم های من از چشم های ملتمسانه سگ خجالت کشید و من حیا کردم او این که من نان بخورم و آن سگ گرسنه بماند.

امام حسن علیه السلام فرمود: ارباب تو کیست ؟

پاسخ گفت : مولای من ابان بن عثمان است .

حضرت فرمود: این باغ مال چه کسی است ؟

غلام جواب داد: این باغ مال ارباب و مولایم می باشد.

پس از آن حضرت اظهار داشت : تو را به خدا سوگند می دهم که از جایت برنخیزی تا من باز گردم .

سپس حضرت حرکت نمود و به سمت ارباب غلام رفت ؛ و ضمن گفتگوهایی با ابان بن عثمان، غلام و همچنین باغ را از او خریداری نمود؛ و سپس به جانب غلام بازگشت و به او فرمود: ای غلام ! من تو را از مولایت خریدم .

پس ناگاه غلام از جای خود برخاست و محترمانه ایستاد.

سپس حضرت در ادامه سخنان خود اظهار نمود: این باغ را هم خریداری کردم ؛ و هم اکنون تو را در راه خداوند متعال آزاد نموده ؛ و این باغ را نیز به تو بخشیدم.^{۱۶}

بخشش امام حسین علیه السلام

روزی کنیز امام حسین علیه السلام یک شاخه ریحان به امام هدیه کرد . امام در مقابل او را آزاد فرمود .

همچنین امام در حال نماز بودند که عربی آمد و اشعاری خواند . امام نماز را تمام کردند و به قنبر فرمودند: از مال حجاز چقدر مانده است؟ گفت: پنج هزار درهم . امام دستور داد بیاورند و همه را به او بخشیدند .

^{۱۶} تاریخ ابن عساکر ترجمه الامام الحسن علیه السلام : ص ۱۴۸، ح ۲۴۹،

احقاق الحق: ج ۱۱، ص ۱۴۶

بخشش امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام در مدت عمرشان هزار برده آزاد کردند .
وقتی امام روزه می گرفتند، دستور می دادند که گوسفندی را پخته و گوشت آنرا بین فقرا تقسیم کنند و خود با نان و خرما افطار می نمودند .
امام، هزینه بیش از صد خانواده را در مدینه به عهده داشتند و ...
بخشش ها و هدایای امام باقر علیه السلام بین پانصد درهم تا ششصد هزار درهم بود . و امام از بخشیدن زیاد ملول نمی شد . و هرگز شنیده نشد که فقری در خانه امام بیاید و جواب تحقیرآمیز بشنود بلکه بدستور حضرت، فقیر را با بهترین نام جواب می دادند .

سخاوت امام جعفر صادق (ع)

معلی بن خنیس می گوید:

دیدم که امام صادق علیه السلام با کیسه ای بردوش به جائی می رود . اجازه گرفتم که ایشان را همراهی کنم . با حضرت به محله فقراء رفتیم و امام بر بالای سر آنان که همگی در خواب بودند، مقداری غذا

می گذاشت . من پرسیدم که اینها شیعه هستند؟ امام فرمود: اگر شیعه بودند که ما هرچه داشتیم حتی نمکمان را با آنها نصف می نمودیم .

ابوجعفر خثعمی گوید:

امام صادق علیه السلام کیسه ای پول بمن داد و فرمود:

این را به فلان سید بده ولی نگو چه کسی آن را داده است .

منهم آن را به شخصی که امام معرفی کرده بود دادم . او گفت: خداوند سبحان جزای خیر به این کسی که همیشه بمن کمک کند، بدهد ولی جعفر بن محمد حتی یک درهم هم بمن کمک نمی کند !

بخشش امام کاظم علیه السلام

کیسه های هدیه امام کاظم علیه السلام از بس زیاد بود، مثل زدن بود . امام شبها زنبیل را از غذا و پول پر می کردند و بطور ناشناس برای فقیران می بردند .

آن امام در مدت عمرشان هزار برده آزاد نمودند .

در روز عید نوروزی بود که منصور دستور داد امام کاظم علیه السلام در کاخ او بنشیند و مردم و مسئولین برای تبریک نزد امام بروند .

هر که می آمد هدیه ای هم می آورد . پیرمردی آمد و گفت: من چیزی ندارم که هدیه بدهم . ولی جدم در مصیبت جد شما چند بیت سروده است که آن ها را تقدیم می کنم . سپس ایاتی را خواند . امام فرمود: هدیه تو را قبول کردم . بنشین ! خداوند سبحان بتو برکت بدهد . سپس امام درباره هدایایی که آورده بودند از خلیفه کسب تکلیف کردند و منصور هم آن ها را به امام واگذار کرد .
امام همه آن هدایا را به پیرمرد بخشیدند .

بخشش امام رضا علیه السلام

هر گاه برای امام رضا علیه السلام سفره می انداختند، امام ابتدا ظرف غذایی برای فقرا می فرستادند و می فرمودند: «فلاقتحم العقبه» یعنی کسانی از قیامت نجات می یابند که برده آزاد کنند یا به یتیم اکرام نمایند .

شخصی از خراسان، خدمت امام رضا علیه السلام عرض کرد که من در شهرم وضع مالی خوبی دارم ولی در اینجا پولم را گم کرده ام . شما بمن قرض بدهید تا من وقتی به شهرم رسیدم، از طرف شما آنرا صدقه بدهم؟

امام داخل اطاق خصوصی‌شان رفتند و سپس در حالی که در دستشان کیسه بود و آنرا از لای در اطاق بیرون آورده بودند، فرمودند: آن مرد خراسانی کجاست؟ او گفت: اینجا هستم . امام آن مبلغ را به او دادند و فرمودند لازم نیست از طرف ما صدقه بدهی .

وقتی خراسانی رفت، امام آمدند و نشستند . یک نفر سؤال کرد که چرا پول را از لای در به او دادی دو صورت خود را از او پوشانیدی؟ فرمود: بخاطر اینکه مبدا حالت خواری و کوچکی را در او بینم .

امام رضا علیه‌السلام در روز عرفه، تمام دارائی خود را بخشیدند . وزیر مأمون گفت: این گونه بخشش غرامت است ! امام فرمود: خیر بلکه غنیمت است . و هرگز چیزی را که بوسیله آن بدنبال پاداش و ثواب و کرامت هستی، ضرر نشمار !

سخاوت امام هادی علیه‌السلام

روزی شخصی نزد امام هادی علیه‌السلام رفت و اظهار نمود که بدهی زیادی دارم و درخواست کمک کرد .

امام به او فرمود: من کاری را می‌خواهم که تو انجام دهی و تو را قسم می‌دهم که امتناع نکنی !

گفت: امتناع نخواهم کرد .

امام کاغذی نوشتند مبنی بر اینکه این شخص مبلغی از امام طلبکار است . سپس به او گفتند وقتی عده‌ای از مردم نزد من هستند، این کاغذ را بیاور و طلب خودت را از من بخواه !

او این کار را کرد و خلیفه هم بوسیله جاسوسانش خبردار شد و کیسه‌ای پول برای امام فرستاد و امام هم آن را به او داد .

محمد بن علی بن ابراهیم گوید: من و پدرم برای گرفتن کمک مالی نزد امام هادی (ع) رفتیم . پدرم می‌گفت: ای کاش امام پانصد درهم بمن بدهد تا با دویست درهم لباس بخرم و دویست درهم به طلبکارها بدهم و صد درهم برای سایر مخارج داشته باشم . من هم در دل خود گفتم ای کاش امام بمن سیصد درهم بدهد تا با صد درهم الاغی بخرم و با صد درهم لباس تهیه کنم و بقیه را برای سایر مخارج بگذارم .

ما خدمت امام علیه‌السلام مشرف شدیم و سپس با امام علیه‌السلام خداحافظی کردیم و موقع خارج شدن از خانه امام، خدمتکار حضرت دو کیسه پول آورد و یکی را به پدرم داد و گفت: پانصد درهم در آنست که دویست درهم برای لباس و دویست درهم برای طلبکارها و صد درهم

برای خودت ! و کیسه‌ای هم بمن داد و گفت: صد درهم برای خرید الاغ
و صد درهم برای لباس و صددرهم برای سایر مخارج !

کرامت امام عسکری علیه‌السلام

ابوهاشم جعفری گوید:

با امام حسن عسکری علیه‌السلام بصورت سواره جائی می‌رفتیم . من در
دل با خود می‌گفتم: موقع پرداخت قرضه‌هایم رسیده و من پولی برای
پرداخت ندارم و نمی‌دانم چکنم؟

ناگاه امام برگشت و فرمود: خدا اداء می‌کند . سپس همانطور که سواره
بود خم شد و با

تازیانه خطی روی زمین کشید و فرمود: پیاده شو و بردار ! من پیاده شدم
و دیدم تکه‌ای طلا است . آنرا برداشتم و سوار شدم . و با خود گفتم:
قرضم جور شد ولی ای کاش برای خرج زمستانم هم پولی داشتم !

ناگاه دوباره امام برگشت و فرمود: خدا ادا می کند و مانند گذشته دوباره خم شد و خطی کشید و فرمود: پیاده شو و بردار! من پیاده شدم و قطعه طلا را برداشتم.^{۱۷}

امام زمان «عج»

درباره بخشش های امام عصر «عج» داستانهای عجیبی در تاریخ ذکر شده که چگونه امام به مقروضین و نیازمندان کمک می کنند که در کتب تاریخ و معجزات و کرامات امام عصر «عج» از آنها یاد شده است.

یکی از بخشش های عظیم امام زمان علیه السلام سهم مبارک امام هست که قسمتی از آن صرف تربیت طلبه ها و قسمتی صرف ساخت حوزه های علمیه و قسمتی صرف چاپ کتب دینی و قسمتی از آن صرف نهضت های اسلامی در دنیا میشود.

آخوند ملا زین العابدین سلماسی - از شاگردان و یاران نزدیک سید مهدی طباطبائی بروجردی معروف به بحر العلوم - می گوید: ایامی که در جوار خانه خدا نزد سید به خدمت مشغول بودم، روزی اتفاق افتاد که در

¹⁷ مطالب مربوط به سخاوت امامان (ع) از منتهی الامال جلد دوم نقل شده است

خانه چیزی نداشتیم. مطلب را به سید عرض کردم، چیزی نفرمود. از عادات جناب بحرالعلوم این بود که صبح اول وقت طوافی دور کعبه می کرد و به خانه می آمد و اتاقی که مخصوص خودش بود، می رفت و برای هر صنفی بر طریق مذهبش درس می گفت. در آن روزی که از تنگدستی شکایت کردم، چون از طواف برگشت ناگهان کسی در را کوبید.

سید بحرالعلوم به شدت مضطرب شد و با شتاب به طرف در رفت و آن را باز کرد. شخص بزرگواری در لباس عربی داخل شد و در اتاق سید نشست و سید در نهایت فروتنی و ادب دم در نشست. ساعتی نشستند و با یکدیگر سخن گفتند. آن گاه برخاست و در خانه را باز کرد و دست مهمان را بوسید. او را بر شتری که دم در خانه خوابانده بود سوار کرد.

مهمان رفت و بحرالعلوم با رنگ دگرگون بازگشت و حواله ای به دست من داد و گفت: این حواله ایست برای مرد صرافی که در بازار صفاست.

نزد او برو و هرچه بر او حواله شده بگیر. آن حواله را گرفتم و آن را نزد همان مرد که سید سفارش کرده بود، بردم مرد چون حواله را گرفت به آن نظر نمود و آن را بوسید و گفت: برو چند باربر و کارگر بیاور. پس رفتم و چهار باربر آوردم. به قدری که آن چهار نفر قدرت حمل داشتند، پول رایج زمان را برداشتند و به منزل آوردند. من فوری برگشتم نزد آن صراف که از حال او و نویسنده حواله جویا شوم که او چه کسی بود. وقتی رفتم نه صرافی را دیدم و نه مغازه ای را که دیده بودم. از مغازه صراف پرس و جو کردم گفتند: ما اصلاً در اینجا دکان صرافی ندیده ایم.^{۱۸}

❑♥ برکت دعای حضرت صاحب الزمان عجل الله

یکی از علما به نام آشیخ حسین تویسرکانی نقل می کنند:

¹⁸ فوائد الرضویه، ص 680.

«زمانی که در نجف طلبه بودم معیشت بسیار سختی داشتم، برای گشایش در امور زندگی به کربلا رفتم تا از حضرت اباعبدالله علیه السلام یاری بطلبم.

اولین شب ورودم به کربلا در عالم رویا امام عصر عجل الله فرجه را در حرم اباعبدالله علیه السلام دیدم که به من فرمودند: «بالای سر برو و دعا کن.»

من هم بالای سر رفتم و با جد و جهد فراوان دعا کردم. پس از دعاهای فراوان، خدمت حضرت ولی عصر عجل الله فرجه آمدم و پرسیدم: «آیا دعا هم وکالت بردار است؟» حضرت فرمودند: «بله». عرض کردم: «آقا می شود از شما خواهش کنم به عنوان وکیل من، برایم دعا کنید؟» همان زمان حضرت دستهایشان را به آسمان بلند کرده و برای حل مشکلاتم دعا کردند.

پس از برگشتم به نجف ، متوجه شدم یکی از تجار بزرگ تویسرکان خدمت آمیرزا حبیب الله رشتی رسیده و ایشان از من خیلی تعریف کرده اند. آن تاجر هم گفته بود مال زیادی در اختیار من می گذارد و

مایل است که دخترش را هم به عقد من در آورد. از آن زمان به بعد، به برکت دعای حضرت حجت عجل الله فرجه شرایط زندگیم کاملاً تغییر کرد.

ما هم به امامان عرض می کنیم:

آقا جان! یقین داریم با دعای وجود مقدس شما، در زندگیمان فتح المبین صورت می گیرد.

تمنا می کنیم با وجود همه بی لیاقتی ها و ناشایستگی هایمان ، وکالت ما را هم بپذیرید و برای ما هم دست به دعا بردارید.

استاد بروجردی

#امام_زمان

ایه الله شیخ جواد تبریزی و مرد خیر

از آرزوهای ایه الله شیخ جواد تبریزی در زمانی که طلبه قم بودند ، این بود که به نجف اشرف عزیمت نمایند اما به خاطر فقدان امکانات و وجود مشکلات، آرزویی دور می نمود . معظم له روزی در محضر علماء و بعضی مراجع آن زمان در قم نشسته بودند که بحثی علمی پیش می آید و تنها کسی که به خوبی از عهده جواب برآمدند ایشان بودند که باعث خوشحالی جمع می شود و از ذکاوت و هوش ایشان متعجب می گردند. در این میان شخص تاجری (بنام حاج یعقوب ایپکچی) که فردی متدین و علاقه مند به روحانیت بوده است و در آن مجلس حضور داشته، بعد از اتمام جلسه از استاد می خواهد که قدری صبر کند و سپس بعد از خلوت شدن مجلس با ایشان به صحبت می پردازد و از ایشان می خواهد تا اگر خواسته ای دارند بفرمایند تا برایشان انجام دهند، حضرت استاد پاسخ می دهند: که “من خیلی علاقه دارم برای ادامه درس و بحث به نجف بروم ولی به دلیل فقدان امکانات نمی توانم”.

آن شخص ، امکانات و خرج سفر ایشان را فراهم می کند و استاد عزیز ما ، حضرت آیت الله العظمی تبریزی بعد از گذشت 5 سال از حضور در حوزه ی علمیه مقدسه قم ، در سال 1332 شمسی جهت ادامه تحصیل به نجف اشرف عزیمت نمودند و تا سالها نیز بدون اینکه از شهریه و وجوهات استفاده کند با امکانات همان شخص، در نجف اشرف به درس و بحث پرداختند.

آخوند ملاعلی معصومی و بخشش النگو

روزی پیرمردی که چندی قبل نیز به منزل آخوند ملاعلی معصومی آمده بود و مبلغ قابل توجهی نیز برای خرج جهیزیۀ دخترش از ایشان دریافت کرده بود به منزل آخوند آمد و عرضه داشت که امشب عروسی یکی از دخترهاست. آن دختر قبلی را که بردند، شوهرش برایش النگو خریده بود؛ ولی برای دومی نخریده اند، به همین دلیل خیلی ناراحت و غمگین است. مرحوم آخوند فرمود: الان بر فرض که من به شما پول بدهم. مغازه ای باز نیست که شما النگو بخرید. پیرمرد با شنیدن این حرف در حالی که غصه تمام وجودش را فرا گرفته بود، سر به زیر انداخت و قصد برگشتن داشت که مرحوم آخوند به او فرمود: صبر کن! سپس به درون خانه رفت و دخترش را که خوابیده بود بیدار کرد و از او خواست که برای خشنودی دل آن دختر النگویش را در بیاورد تا به آن پیرمرد بدهد! سپس آخوند النگو را گرفت و برای آن پیرمرد آورد تا بلکه دخترش دلشاد شود. (رستگاران، ص 138).

امام علی (ع) شمشیرش را وسط جنگ بخشید...

در یکی از جنگ‌ها که همه با حریف خود سرگرم مبارزه بودند، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با مشرکی درگیر شد و مبارزه ادامه پیدا کرد که ناگاه شمشیر دشمن شکست، و او از اخلاقیات امام علی علیه السلام اطلاع داشت، فوراً گفت: ای علی شمشیرت را به من بده. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شمشیری را به سوی او انداخت، دشمن شگفت زده شد، و گفت: در چنین موقعیت خطرناک شمشیر به دشمنت می‌بخشی؟ امام علی علیه السلام پاسخ داد: تو دست تقاضا به سوی من دراز کردی، و رد کردن درخواست دور از شیوه گرم و بخشنده است. مرد مشرک از اسب پیاده شد و گفت: این روش اهل دیانت است، و پای مبارک حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بوسید و مسلمان شد.

[مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 87]

علی علیه السلام چون مهمان نیامدناراحت بودند...

روزی امام علی علیه السلام را غمگین یافتند. علّت را جویا شدند.
فرمود: چون هفت روز است که مهمانی بر ما وارد نشده است.

متن حدیث:

الإمامُ عليٌّ عليه السلام - لَمَّا رَأَى حَزِينًا فَسُئِلَ عَنْ عِلَّتِهِ - : لِسَبْعٍ أَتَتْ لَمْ
يَضِفْ إِلَيْنَا ضَيْفٌ.

"بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۲۸"

جواب امام زمان را چه بدهم

شیخ زین العابدین مازندرانی از شاگردان صاحب جواهر و شیخ انصاری ساکن کربلا بوده است در مورد سخاوت و انفاق او نوشته‌اند: تا می‌توانست قرض می‌کرد و به محتاجان می‌داد، و هر چند وقت که بعضی از هند به کربلا می‌آمدند قرضهای او را می‌دادند.

روزی بینوائی به در خانه او رفت و از او چیزی خواست. شیخ چون پولی در بساط نداشت، بادیه مسی منزل را برداشت و به او داد و گفت: این را ببر و بفروش.

دو سه روز بعد که اهل منزل متوجه شدند که بادیه نیست فریاد کردند که: بادیه را دزد برده است. صدای آنان در کتابخانه به گوش شیخ رسید؛ فریاد برآورد که: دزد را متهم نکنید، بادیه را من برده‌ام.

در یکی از سفرها که شیخ به سامرا می‌رود، در آنجا سخت بیمار می‌شود.
میرزای شیرازی از او عیادت می‌کند و او را دلداری می‌دهد. شیخ
می‌گوید: من هیچگونه نگرانی از موت ندارم ولیکن نگرانی من از این
است که بنا به عقیده ما امامیه وقتی که می‌میریم روح ما را به امام عصر
علیه السلام عرضه می‌کنند. اگر امام سؤال بفرمایند: زین العابدین ما به
تو بیش از این اعتبار و آبرو داده بودیم که بتوانی قرض کنی و به فقرا
بدهی، چرا نکردی؟ من چه جوابی به آن حضرت می‌توانم بدهم؟!

گویند میرزای شیرازی پس از شنیدن این حرف متاثر می‌شود به منزل
می‌رود هر چه وجوهات شرعی در آنجا داشته میان مستحقین تقسیم
می‌کند

قيس بن سعد

او فرزند سعد بن عبادہ رئیس قبیله خزرج و از اصحاب رسول خدا و تا آخر عمر از بیعت با امیرالمؤمنین دست نکشید و پس از شهادت امام، از امام حسن حمایت کرد.

قیس و پدرش سعد و جدش عبادہ همه دارای میهمانخانه عمومی بودند. او در یکی از جنگ‌های زمان پیامبر صلی الله علیه و آله در لشگری بود که ابوبکر و عمر نیز در آن بودند، قیس از دوستانش قرض می‌گرفت و برای همراهانش خرج می‌کرد.

ابوبکر و عمر با هم اندیشیدند و گفتند: اگر او را به حال خود گذاریم اموال پدرش را تلف می‌کند، در میان جمعیت اعلان کردند، هیچ کس به قیس قرض ندهد!

وقتی پدرش سعد این مطلب را شنید پس از نماز جماعت پشت سر پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاست و گفت: در پیشگاه پیغمبر و مردم شکایت می‌کنم که ابوبکر و عمر پسر مرا بخیل بار بیاورند.

در یکی از لشگر کشی‌ها قیس رئیس لشگر بود. در چند روز مسافرت نه شتر برای همراهانش که عده کمی بودند ذبح کرد؛ چون رفتارش را به پیامبر گفتند، حضرتش فرمود: بخشنده‌گی سیره این خاندان است!!

وقتی قیس مریض شد، مردم کمتر به عیادتش می‌آمدند، از این پیش آمد در شگفت شد و علت را پرسید؟ گفتند: چون اموالتان پیش مردم زیاد است و همه مدیون شما هستند از این رو خجالت می‌کشند که به حضور آیند!

قیس گفت: نابود باد ثروتی که موجب گردد برادران دینی از یکدیگر جدا شوند، پس به دستور او در مدینه اعلام کردند: هر که از قیس اموالی پیش او می‌باشد از آن اوست و قیس او را بخشیده است؛ پس از اعلان آنقدر جمعیت هجوم آوردند که در اثر فشار و ازدحام پله‌هایی که راه اتاق قیس بود خراب شد و از هم ریخت

شهید حجه الاسلام ملکی از اسلام آباد غرب

شہدا اہل سخاوت بودند . به چند نمونه اشاره میشود:

ہمسر ایشان می گفت معمولا نصف حقوق ایشان غیب می شد.اما بعد شہادت ایشان ،خانوادہ هایی نیازمند آمدند گفتند ایشان ہرماہ بہ ما کمک می کردہ است. معلوم شد ایشان نصف حقوق خود را بہ فقرا می دادہ است.

شهید سامان کرمی و کمک به نیازمندان

خانوادہ شہید گفتند ایشان حقوق کہ می گرفت مقداری از ان را بہ خواہران خود و مقداری را بہ نیازمندان می داد.

شهید ابراهیم ہادی و بخشش

شہید ابراهیم ہادی و بخشش...اواخر مجروحیت ابراهیم بود کہ یک روز ظہر زنگ زد و بعد از سلام و احوالپرسی گفت: “سید، ماشینت رو امروز استفادہ می کنی؟”

گفتم: "نه، همینطور جلوی خونه افتاده"، بعد هم اومد و ماشین رو گرفت و گفت: "تا عصر بر می گردونم".

عصر بود که ماشین رو آورد. پرسیدم: "کجا می خواستی بری؟" گفت: "هیچی، مسافرکشی می کردم"

با خنده گفتم: "شوخی می کنی؟"

گفت: "نه، حالا هم اگه کاری نداری پاشو بریم یکی دو جا کار داریم". می خواستم برم داخل خونه که آماده بشم، گفت: "اگر چیزی هم تو خونه داری که استفاده نمی کنی مثل برنج و روغن بیار که برای چند نفر احتیاج داریم".

رفتم مقداری برنج و روغن آوردم، بعد هم رفتیم جلوی یک فروشگاه، ابراهیم مقداری گوشت و مرغ و... خرید و آمد سوار شد. از پول خُردهائی که به فروشنده می داد فهمیدم همان پول های مسافرکشی باید باشد. بعد با هم رفتیم جنوب شهر و به خانه چند نفر سر زدیم. من اونها را نمی شناختم. وقتی درِ خونه ای می رفت و وسائل رو تحویل می داد می گفت: "ما از جبهه اومدیم و اینها هم سهمیه شماست!"، ابراهیم طوری

حرف می زد که طرف مقابل اصلاً احساس شرمندگی نکنه و اصلاً خودش
رو هم مطرح نمی کرد.

بعدها فهمیدم خانه هائی که رفتیم منزل چند تا از بچه های رزمنده بود
که مرد خانواده در جبهه حضور داشته و برای همین به آنها رسیدگی
می کرد

رسیدگی به بی خانمان ها در سیره شهید مصطفی احمدی روشن

شب مصطفی آمد دنبالم. دستم را گرفت، برد بیرون خوابگاه. روبروی
خوابگاه زنجان خانه هایی قدیمی بود مانند آلونک. بارها دیده بودمش؛
اما باور نمی کردم که کسی داخل آن زندگی کند. نزدیک که شدیم یک
زن با سه تا بچه قد و نیم قد آمدند بیرون. مصطفی شروع کرد به قربان
صدقه شان.

خانه در نداشت و به جایش پرده زده بودند و برق شان هم یک لامپ بود از تیر چراغ برق کشیده بودند.

چند وقتی بود که به شان سر می زد و اجناسی مانند برنج و روغن برای شان می برد.

می گفت: بین این ها چطور دارند زندگی می کنند؛ آن وقت ما از آنان غافلیم.

هر وقت هم، وقت نمی کرد بهشان سر بزند چند نفر را می فرستاد که بهشان رسیدگی کنند.

کتاب یادگاران، جلد ۲۲؛ کتاب احمدی روشن، نویسنده: مرتضی قاضی، ناشر: روایت فتح، تاریخ چاپ: چاپ نهم - ۱۳۹۳؛ خاطره شماره ۲۲،

دست به خیری در سیره شهید مجید قربان خانی

دایی های مجید همه نانوايي داشتند. مجید می رفت دم در نانوايي بربری دائی اش می ایستاد. به کسانی که توانایی خرید نان نداشتند از جیب

خودش نان می خرید و دست شان می داد. بعضی وقت ها هم با مناسبت و بی مناسبت هزینه یک روز پخت نان را به شاطر می داد و می گفت نان رایگان به مردم بدهد. آن قدر در این نوانوایی ایستاد تا به مجید بربری معروف شد.

از بس به این اسم معروف شده بود، وقتی هم ثبت نام کرد برای اعزام به سوریه حاج جواد از مسئولین گردان امام علی (ع) فکر می کرد، فامیلش بربری است.

راوی: مادر شهید

کتاب مجید بربری؛ زندگی داستانی حرّ مدافعان حرم شهید مجید قربان خانی، نویسنده: کبری خدا بخش دهقی، ناشر: دار خوین؛ نوبت چاپ: هفتم - ۱۳۹۸؛ صفحه ۸۱،

انجمن خیریه شهید احمد کشوری

در زمان طاغوت مدتی بود که احمد انجمن خیریه ای بین بچه های پایگاه کرمانشاه تشکیل داده بود و به برخی خانواده های فقیر کمک مالی می کرد.

یک شب که به همین قصد داشت می رفت بیرون پایگاه، با اصرار
همراهش شدم. روی صندلی عقب بسته های حاوی قند، روغن، لوازم
التحریر بود. در طی مسیر وارد جاده خاکی فرعی شدیم. احمد گفت:
اینجا روستای “تازه آباد” کرمانشاه است. امشب چهره اصلی و بی نقاب
این مملکت را می بینی.

وقتی وارد روستا شدیم. احمد در خانه ها را می زد و صاحب خانه ها را
به اسم می شناخت و بسته ها را تحویل شان می داد.

داخل خانه ای شدیم. پر از بچه های قد و نیم قد بود. به من گفت به
درس و مشق بچه ها رسیدگی کنم.

داخل خانه پیر مرد و پیر زنی شدیم. پیر مرد بیمار بود و حال تکان
خوردن نداشت. احمد بالای سرش نشست و سرش را بوسید و نوازشش
کرد. پیر مرد دستان احمد را با محبت گرفته بود و رها نمی کرد. بدون
اینکه متوجه شود، احمد مقداری پول زیر بالشتش گذاشت و به پیر زن
گفت: مادر! سماوری که قولش را داده بودم آوردم.

یکی از فقرا با گرفتن بسته، به جان شاه دعا می کرد. احمد گفت: این
کمک ها از طرف آیت الله خمینی است نه از طرف شاه.

در راه برگشت احمد گفت: این کارها را دوست دارم؛ اما تا حکومت کشور عوض نشود، این کارها سودی ندارد. وضعیت مملکت خراب تر از این حرف هاست.

راوی: محمد نیک رهی

کتاب خانه ای کوچک با گرسوزی روشن؛ خاطرات شهید احمد کشوری؛ نوشته ایرج فلاح و مسعود آب آذری، ناشرز: نشر یا زهرا، چاپ اول ۱۳۹۰-؛ صفحه ۵۰-۴۹

دستگیری از نیازمندان در سیره شهید محمود اخلاقی

محمود برای کمک به محرومان و پابرهنگان دست از پا نمی شناخت:
برش اول:

کفشش آن قدر کهنه و پاره بود که پایش روی زمین کشیده می شد.
رفتم کنارش و گفتم: محمود! این کفش ها چیست که پوشیدی؟
با خنده گفت: در راه کسی را دیدم که کفش هایش خیلی کهنه و پاره
بود، کفش هایم را با او عوض کردم.

برش دوم:

آمده بود ده تومان پول قرض کند. اصرار کردم برای چه می خواهد.
گفت: پدرم هر سه روز، ده تومان به من می دهد و من آن را به دو
خانواده فقیر می دهم. الان چند روز است که پدرم را ندیده ام و آن
خانواده ها منتظر کمک من هستند.

برش سوم:

در کمک به فقرا حد و مرز نمی شناخت. آمد پیشم و گفت: یک خانواده فقیر پاکستانی را می شناسم که اگر چرخ خیاطی داشته باشند، خودشان کار کرده و از گدائی نجات پیدا می کنند. با اصرار پول چرخ خیاطی را گرفت و رفت.

راویان: ابراهیم اطمینان و مهدیان

کتاب نذر قبول؛ کتاب خاطرات شهید محمود اخلاقی، نویسنده: اشرف سیف الدینی، ناشر: اداره کل حفظ و نشر ارزش های دفاع مقدس کرمان، نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۸؛ صفحات ۳۳ و ۳۴ و ۴۷

رسیدگی به امور محرومان در سیره شهید محمود اخلاقی

محمود لباس نویش را که پوشید همه خوشحال شدیم. رفت بیرون. برگشتنی همان لباس کهنه اش زینت تنش بود.

شب می خواست جایی برود. با اصرار همراهی اش کردم. چند بسته لباس آماده کرده بود به مقصد محلات فقیر نشین شهر. لازم به در زدن نبود. خودشان بیرون می آمدند و بسته های غذا و لباس را تحویل می گرفتند و می رفتند.

راوی: پدر شهید

کتاب نذر قبول؛ کتاب خاطرات شهید محمود اخلاقی، نویسنده: اشرف سیف الدینی، ناشر: اداره کل حفظ و نشر ارزش های دفاع مقدس کرمان، نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۸؛ شماره ۱۳ صفحه ۲۰۰

شهید ایه الله سید اسد الله مدنی؛ الگوی از یک روحانی مردمی

رنج های مردم کوخ نشین و پا برهنه ها آزارش می داد. شبی جمعی از پزشکان مهمان آقا بودند. ایشان در ضمن صحبت هایی فرمودند: «مردم خیلی مشکل دارند. باید به داد مردم رسید».

دکتر معزّ پرسید: چه کاری از دست ما بر می آید؟

ایشان طرحی را ارائه کردند که سه بُعدی بود. فرمودند: «اول از همه باید یک صندوق قرض الحسنه تشکیل دهیم. شما از بهره بانک ها صرف نظر کنید. پول های تان را در این صندوق بگذارید تا به مردم نیازمند، برای رفع احتیاجات، فقر و بیماری و ازدواج وام داده شود».

یک سال بعد شهید مدنی در اطلاعیه بیلان کاری که منتشر کردند، آورده بودند که : «مبلغ نود هزار و نهصد تومان از کمکهای مردمی که با قبض های ده ریالی جمع شده، به ۶۲ خانواده وام داده شده و آن ها به کسب و کار مشغول شده اند و آبرویشان محفوظ مانده است».

— «دوم اینکه باید یک درمانگاه خیریه تأسیس کنیم. اسمش را هم بگذاریم درمانگاه مهدیه».

دکتر گفت: با کدام پول؟

آقای مدنی گفتند: «پولش با من و طبابتش با شما. مردم تا کی بروند التماس بیمارستان ها کنند یا از بی پولی بمیرند؟».

— «سوم اینکه کنار بیمارستان باید یک دارالایتام درست شود. وقتی تهی دستی از دنیا می رود، کسی نیست که از فرزندانش مراقبت کند».

عده ای از تجار و سرشناسان همدان هم دعوت شدند و از آنها ۵۰۰ هزار تومان جمع آوری شد و قرار شد عده ای هم ماهیانه پرداخت کنند.

بالای مسجد مهدیه چند اتاق درست کردیم؛ اما جوابگوی مراجعات مردم نبود. به پیش نهاد آیت الله جلالی، مسجد را به جای دیگر منتقل کردیم و همه ساختمان درمانگاه شد.

ایشان در همان اطلاعیه بیان فرموده بود: مسلماً بدانید دعای کلیه افراد خانواده های نیازمندان سبب برکت در کسب و کار شما شده و این عمل خیر، اندوخته بسیار خوبی برای آخرت شما خواهد بود و نتایج مادی آن را به زودی مشاهده خواهید کرد. زیرا بهترین وسیله رفع بحران های اقتصادی، کمک و مساعدت به زیر دستان است.

راوی: حسین مسچی

کتاب سید اسد الله؛ خاطراتی از شهید سید اسد الله مدنی، نویسنده: علی اکبری مزد آبادی، ناشر: یا زهرا (س)، نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۳؛ صفحه ۲۹-۳۳،

دست به خیری در سیره شهید صیاد شیرازی

علی همیشه یک سوم حقوقش را به من می داد و من با همان یک سوم، امور منزل را اداره می کردم. خرج و مخارج منزل دست خودم بود.

می گفتم: شما مسئولین از وضع بازار که خبر ندارید. رفتم بلوزی را که تازه خریده بودم، برایش آوردم. گفتم: به نظرت قیمت این بلوز چنده؟ قیمت پنج هزار تومانی را می گفت پانصد تومان. دادم در می آمد. معلوم بود که از قیمت ها خبر ندارد. می گفتم: شما مسئولین نمی دانید که قیمت ها چقدر بالاست و گرانی چه بیدادی می کند.

پولی که علی می داد با اینکه یک سوم حقوقش بود؛ اما برکت داشت. وقت که بهم پول می داد می گفتم: حاج آقا! یه وقت پول کم نیارید و

برید قرض کنید. از همین بردارید. می خندید و می گفت: شما نگران نباش قرض نمی کنم.

دو سوم باقی مانده حقوق هر ماهش را برای کمک به این و آن خرج می کرد. خیلی ها می آمدند دم در خانه نامه می دادند و گریه می کردند. درد دل می کردند. نامه را که می دادم علی، مدام پیگیری می کردم تا به نتیجه برسد. علی می خندید و می گفت: «خانم! شما بیش تر از من برای درد دل این مردم جوش می زنید.»

راوی: همسر شهید

کتاب خدا می خواست زنده بمانی؛ کتاب صیاد شیرازی، نویسنده: فاطمه غفاری، ناشر: روایت فتح، نوبت چاپ: هفتم - ۱۳۹۵؛ صفحه ۵ و ۶

جلوه های ایثار در سیره شهید سید احمد هاشمی

در ایام بعد از قبول قطع نامه در جنوب مستقر بودیم. یکی از نیروها آمده پیش سید احمد. سید وقتی دید پوتینش پاره است. پوتینش را در آورد و به او داد.

رزمنده زیر بار نمی رفت و احمد اصرار داشت که من فرمانده تو هستم
و فردا یک جفت نو می توانم برای خودم تهیه کنم.

وقتی دشمن پاتک کرد و ما سریع خودمان را به محل درگیری رساندیم.
در همان حال چشمم به سید احمد افتاد. هنوز پا برهنه بود. در روی
اسفالت داغ و بیابان پر از خار و خاشاک به نیروهایش رسیدگی می کرد.
بدون پوتین و بدون کلاه. به جای کلاه هم حوله ای روی سرش انداخته
بود که آفتاب کمتر بسوزاندش.

کتاب تو شهید می شوی؛ خاطرات شفاهی حجت الاسلام سجاد ایزدهی،
نویسنده: سید حمید مشتاقی نیا، ناشر: مؤسسه روایت سیره شهدا، نوبت
چاپ: اول - ۱۳۹۵؛ صفحه ۱۲۲ و ۱۲۳

جلوه های دست به خیری در سیره شهید حسن قاسمی دانا

حسن سرش درد می کرد برای کارهای خیر. اگر دوستانش در کاری
فرومی ماندند، به حسن مراجعه می کردند.

یک ماشین پی کی داشت. یک باره نمی دانم چه بلایی سرش آمد. بعد از شهادتش فهمیدیم آن را فروخته هزینه زایمان همسر یکی از دوستانش کرده.

راوی: مهدی قاسمی دانا؛ برادر شهید

مجله فکه، شماره ۱۸۰؛ اردیبهشت ۱۳۹۷؛ صفحه ۶۱،

دست به خیری آزاده سید علی اکبر ابوترابی

همسر سید علی اکبر تاجر زاده بود و در رفاه کامل زندگی کرده بود. وقتی آمد خانه او ، کمی زمان برد تا با زندگی ساده او انس بگیرد.

پدر بزرگ علی اکبر که متوجه قضیه شده بود، مبلغ ۲۰ هزار تومان به او داد و گفت: چون همسر شما قبلا در رفاه بوده، باید منزلی در شأن او برایش تهیه کنید.

می گفت: بعد از مدتی یکی از طلبه های قزوین آمد پیشم و گفت: خانه
خریده ام و مبلغی بدهکارم. قرض می خواست. پرسیدم: بدهی ات
چقدر است؟ گفت: ۲۰ هزار تومان. همه آن مبلغ را به او دادم.

راوی: عبد الصمد حسین پور

کتاب فرزند ابوتراب (ع)؛ برگ هایی از زندگی مرحوم سید علی اکبر
ابوترابی، پدید آورنده: مؤسسه فرهنگی خاکریز ایمان و اندیشه، ناشر:
خیزش نو، نوبت چاپ: اول ۱۳۹۵؛ صفحه ۴۰

جلوه های دست به خیری در سیره آزاده سید علی اکبر ابوترابی

زمستان قزوین بود و هوا سرد. سید علی اکبر صبح که می خواست برود
مدرسه، لباس هایش را مرتب کرده، شال گردن دور گردن و کلاه
سرش می گذاشتم که سرما نخورد.

بعضی وقت ها که بر می گشت، یا شال نداشت یا کلاه. یک روز بدون شال که آمد، پرسیدم علی جان! شالت کو؟ داده بود به یکی از همشاگردی های سرما خورده اش.

روزی دیگر هم کت تنش را داده بود به یکی از دوستانش تا زیر باران خیس نشود.

راوی: محبوبه سادات علوی قزوینی؛ مادر

کتاب فرزند ابوتراب (ع)؛ برگ هایی از زندگی مرحوم سید علی اکبر ابوترابی، پدید آورنده: مؤسسه فرهنگی خاکریز ایمان و اندیشه، ناشر: خیزش نو، نوبت چاپ: اول ۱۳۹۵؛ صفحه ۱

ایثار اقتصادی شهید سید مجتبی هاشمی

سید از همه چیزش در راه انقلاب گذشت. خانه ای داشتیم به وسعت هزار متر مربع، با چندین واحد مسکونی دیگر. همه را فروخت و پول آن را خرج جبهه کرد و کوچک ترین چشم داشتی هم از کسی نداشت. همیشه می گفت: از این کمکهایی که من می کنم، حتی بعد از مرگم هم سخنی به میان نیاور.

وقتی سید به شهادت رسید، چند میلیون قرض بالا آورده بود.

یک روز رفتم در مغازه بقالی محل قند بگیرم. آقا اسماعیل با تعجب

پرسید: یعنی واقعا شما در منزل تان قند ندارید؟

گفتم: قند نداشتن که تعجب ندارد. گفتم: آخر سید با من تماس گرفت

و مقدار زیادی قند و شکر سفارش داد که بفرستم جبهه.

راوی: فریده قاضی؛ همسر شهید

کتاب آقا مجتبی؛ خاطراتی از شهید سید مجتبی هاشمی، نویسنده: محمد

عامری، ناشر: تقدیر، نوبت چاپ: دوم - تابستان ۱۳۹۶؛ صفحه ۱۶

ماجرای ماشین خریدن شهید علی محمود وند

علی یک موتور داشت، از این یاماها های قدیمی. یک پسر فلج ده یازده

ساله، یک دختر سه چهار ساله، خانمش هم با کلی ساک و وسیله و

خودش با پای مصنوعی.

مانده بودم با این موتور چطور این طرف و آن طرف می روند. اصرار کردم ماشین بخرد. بالاخره راضی شد. با کلی وام و قرض پول ماشین را جور کرد. همان موقع کسی آمد پیشش که نیاز مالی داشت. همه پول ماشین را داد به او.

کتاب یادگاران، جلد ۳۰، کتاب علی محمود وند، نویسنده: افروز مهدیان، ناشر: روایت فتح، چاپ اول: ۱۳۹۴؛ خاطره شماره ۴۴،

بخشیدن کفش های عید به نیازمندان در سیره نوجوانی شهید علی چیت سازیان

عید نوروز ۱۲ سالگی اش بود. پدر علی برایش یک جفت کفش نو خریده بود. روز دوم فروردین بود که می خواستیم برویم عید دیدنی. خانواده شال و کلاه کرده بودند که علی غیبت زد.

نیم ساعت بعد خوشحال تر از قبل با یک جفت دمپایی پاره جلوی همه ظاهر شد.

گفتم کفش هایت کو؟

داده بود به پسر سرایدار مدرسه.

می گفت: بچه سرایدار مدرسه کفش نداشت. زمستان را هم با این

دمپایی ها سر کرده بود.

راوی: منصوره الطافی؛ مادر شهید

کتاب دلیل؛ روایت حماسه نابغه اطلاعات عملیات سردار شهید علی چیت

سازیان، نویسنده: حمید حسام، ناشر: سوره مهر، تاریخ چاپ: ۱۳۹۶ -

چاپ دوم (اول ناشر)؛ صفحه ۲۴

دست به خیری در سیره شهید عباس بابایی

عباس یک روز آمد خانه و گفت: باید خانه مان را عوض کنیم. یکی از

پرسنل نیروی هوایی را دیده بود که با هشت تا بچه در یک خانه دو اتاقه

زندگی می کرد و ما دو بچه داشتیم با خانه بزرگ.

آدرس را داده بود به آن آقا و رفته بود. طرف وقتی فهمید که خانه خانه فرمانده پایگاه است، زیر بار نمی رفت. با اصرار عباس تسلیم شد.

آسمان؛ بابائی به روایت هسر شهید، نویسنده: علی مرج، ناشر: روایت فتح، تاریخ چاپ: ۱۳۹۱ - سیزدهم؛ صفحات ۳۰۰

انفاق پیامبر خدا(ص)

رسول خدا (ص) ملک و املاکی ذخیره نداشت و آنچه را که از سهم غنائم به او می رسید به همراه آنچه که از غذایش اضافه می آمد، ملک و املاک می خرید و صدقه می داد. و باغ هایی خرید و صدقه داد که تا به امروز، معروفند. عطا و دهش او به گونه ای بود که هرگز از تنگدستی، نمی هراسید و آن چنان به نیازمندان کمک می کرد که سابقه نداشت.

ابن عباس می گوید: «پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) از همه کس

بخشنده‌تر بود و در ماه رمضان، از نسیم وزان هم بخشنده‌تر می‌شد.»
همچون باد تند و سریع، هر چه که داشت، انفاق می‌کرد تا اینکه ماه تمام می‌شد.

هرگز در جواب کسی که از او چیزی می‌خواست، نه نمی‌گفت؛ هر که با او همنشین می‌شد، خواسته‌ای نداشت؛ مگر اینکه برآورده می‌شد و در خواستی نداشت مگر اینکه انجام می‌شد. انس بن مالک (خادم حضرت) می‌گفت: «حضرت (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چیزی از اموال را ذخیره نمی‌کرد و همه را به دیگران انفاق می‌کرد.» بذل و بخشش‌هایش را پایانی نبود، مسلمان و غیر مسلمان، همه از مرحمت‌هایش بهره‌مند بودند؛ حماد بن سلمه از انس بن مالک (خادم حضرت) نقل کرد که مردی از حضرت، گوسفندانش را طلب کرد، حضرت هم، همه آن‌ها را به او بخشید، پس او میان قومش رفت و گفت: «ای مردم اسلام بیاورید، بخدا که محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، عطا می‌کند به حدی که از فقر نمی‌ترسد.»

نقل شده زنی بدست خود لباس یا عبایی دوخته بود و بر آن حاشیه‌زده تزیین کرده بود و آن را تقدیم حضرت کرده بود، حضرت عبا را گرفت

در حالی که برای پوشش خود به شدت بدان نیاز داشت، در این هنگام
مردی از اصحاب جلو آمد و گفت: «چه لباس زیبایی؛ آن را به من
می‌دهید تا بپوشم؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: بله؛
حضرت لباس را تا کرده، مرتب کردند و آن را به آن مرد بخشیدند.»

اثر معجزه اسای انفاق در درمان بیماری های سخت

داستان

□ یکی از ارادتمندان جناب صمصام (از علمای صاحب کرامت اصفهان)

می گفتند: که مدتی بود دچار بیماری روانی حادی شده بودم

احساس می کردم که شیاطین در گوشم زمزمه می کنند و صبح تا شب،
صدای پیچ پیچ در گوشم می پیچید به چند دکتر روانکاو و اعصاب مراجعه
کردم اما افاقه نکرد

یکی از دوستانم مرا پیش چند دعانویس و جن گیر هم برد، اما هیچ

فایده ای نداشت و هر روز بدتر می شدم

دیگر احساس می کردم واقعا دیوانه شده ام و عرصه بر من تنگ شده
بود.

یک روز به زیارت قبر علامه مجلسی رفته و از ایشان درخواست یاری
کردم

در راه بازگشت، جناب صمصام را دیدم که بر روی اسب نشسته اند و
شخصی از ایشان سؤال شرعی می پرسید ، من هم چون به شدت سردرد
داشتم و در گوشم صداهای مختلف می پیچید، سلام نکرده، سرم را
پایین انداختم و از کنارشان عبور کردم

در همان حین، جناب صمصام با صدای بلند فرمودند: آهای جوان، اگر به
فقرا ببخشید، آزاد می شوید!

من سرم را بالا آوردم که ببینم ایشان با چه کسی صحبت می کنند ، دیدم
خطاب به بنده هستند

من همان جا فهمیدم که دستورالعمل رهایی من چیست ، لذا ماشینم را
فروختم و مقداری از آن را در میان چند تن از فقرای فامیل و همسایه
تقسیم کردم خدا شاهد است صد تومان آخر را که دادم آزاد شدم.

افرادی که به موسسات خیریه کمک می کنند جزو سخاوتمندان

هستند...

در ایران اسلامی هزاران خیر فعالیت می کنند تا مشکلات افراد نیازمند را برطرف نمایند که در اینجا به چند مورد اشاره میشود:

موسسه خیریه محک (حمایت از کودکان سرطانی)

موسسه محک به عنوان یکی از برترین موسسات خیریه کشور در زمینه حمایت از کودکان مبتلا به سرطان فعالیت داشته و برندی بسیار موفق محسوب می شود. جالب است بدانید که ایده تاسیس و راه اندازی موسسه خیریه محک، توسط بنیان گذار آن سعیده قدس و از ابتلای فرزندش به بیماری سرطان سرچشمه گرفته است.

موسسه محک

بر اساس آخرین آمار، محک حامی بیش از 30 هزار کودک و نوزاد مبتلا به بیماری سرطان بوده است. خوشبختانه حمایت موسسه محک از کودکان مبتلا به سرطان، با همیاری مردم ایران پیوسته در حال افزایش است. موسسه خیریه محک از یک بیمارستان کاملاً تخصصی جهت

درمان سرطان کودکان برخوردار است که مساحت آن بیش از 18000 متر مربع است. موسسه محک مجری تعداد زیادی از پروژه تحقیقاتی در زمینه درمان سرطان کودکان بوده و با شرکت های درمانی و تحقیقاتی بسیار معتبری همکاری می کند.

موسسه بهنام دهش پور (حمایت از بیماران سرطانی)
موسسه خیریه بهنام دهش پور یکی دیگر از موسسات خیریه کشور است که در زمینه درمان بیماری سرطان فعالیت دارد. داستان تاسیس این موسسه بسیار تامل برانگیز است. موسس و بنیان گذار این موسسه، بهنام دهش پور، در سن 17 سالگی به بیماری سرطان مبتلا شد. وی بدون در نظر گرفتن شرایط سخت بیماری اش، 4 سال پس از ابتلا به سرطان، در سال 1374 اقدام به راه اندازی یک بازارچه امور خیریه نمود.

موسسه بهنام دهش پور

متاسفانه پزشکان موفق به درمان بیماری وی نشدند و بالاخره این بیماری او را از پای درآورد. پس از درگذشت بهنام دهش پور، خانواده و دوستانش راه وی را ادامه دادند و موسسه خیریه ای را در زمینه حمایت از افراد مبتلا به سرطان به نام وی تاسیس نمودند.

موسسه خیریه زنجیره امید(خدمات درمانی برای کودکان)
موسسه خیریه زنجیره امید در تیرماه سال 1386 با هدف ارائه خدمات درمانی به کودکان نیازمند و کم برخوردار تاسیس شد. حوزه فعالیت موسسه زنجیره امید، یاری رساندن به کودکان کمتر از 18 سال است که به بیماری های قلبی و مشکلات ارتوپدی مبتلا هستند. لازم به ذکر است که موسسه خیریه زنجیره امید با موسسه ای همانام خود در فرانسه همکاری دارد.

انحمن زنجیره امید

موسسه خیریه زنجیره امید، با شعار “بر چهره کودکی اش طرح لبخندی بکشیم” به فعالیت می پردازد. فعالیت این موسسه به طور کلی به سه دسته فعالیت های درمانی، ساختاری و آموزشی – پزشکی تقسیم می شود. موسسه زنجیره امید از زمان تاسیس تاکنون به بیش از ده هزار کودک مبتلا یاری رسانده و آنها را تحت حمایت قرار داده است.

انجمن ام اس ایران (حمایت از بیماران ام اس)

انجمن مولتی پل اسکروز ایران که به نام انجمن ام اس ایران نیز شناخته می شود، موسسه خیریه ای است که در زمینه یاری رسانی و حمایت از بیماران ام اس فعالیت دارد. انجمن ام اس ایران در اسفندماه 1378 فعالیت خود را به طور رسمی آغاز کرد و تاکنون به صورت پیوسته فعالیت خود را ادامه داده است.

انجمن ام اس ایران

انجمن ام اس ایران با همکاری گروهی از پزشکان متخصص، بیماران، خانواده بیماران و خیرین به فعالیت خود ادامه می دهد. هزینه های درمانی و تحقیقاتی انجمن ام اس ایران از طریق مشارکت داوطلبانه خیرین، برخی مسئولان کشور و مردم تامین می شود. حاصل حمایت های مردمی و فعالیت های این موسسه خیریه، شناسایی و تحت حمایت قرار گرفتن بیش از 20 هزار بیمار ام اس در سراسر ایران است.

موسسه خیریه دارالاکرام(حمایت از کودکان بازمانده از تحصیل)
موسسه خیریه دارالاکرام، نهاد مردمی مستقل، غیرانتفاعی با رویکردی فراسیاسی و فرامذهبی، به منظور مقابله با پدیده نامطلوب بازماندگی تحصیلی کودکان در سال 1380 پا به عرصه ظهور گذاشت. اینک پس از نزدیک به دو دهه فعالیت در این عرصه، این موسسه با برخورداری از 21 شعبه استانی در بیش از 60 شهر کشور، از دانش آموزان مستعد فاقد سرپرست موثر، از مقطع پیش دبستانی تا دانشگاه، با اهدا بورسیه تحصیلی حمایت می نماید.

ابشار عاطفه ها

خیریه آبشار عاطفه ها بزرگترین شبکه خیریه مردمی ایران با بیش از 900 شعبه ، دارای مقام مشورتی اکوسوک سازمان ملل است.

در راستای اعتلای سیره عملی امیر المومنان حضرت علی علیه السلام و با توجهات خاصه حضرت ولی عصر عجل الله و با عنایت حضرت حق به پشتوانه ولی نعمتمان حضرت ثامن الحجج علی ابن موسی الرضا علیه السلام به همت چند نفر از نیکوکاران این خیریه تاسیس گردیده است. این بنیاد از همان ابتدای فعالیت با طرح دیدگاههای تخصصی و بررسی های کارشناسی و نگرشی پژوهشی به مسائل اجتماعی و فرهنگی تلاش داشته تا زمینه را جهت خدمتگزاری هر چه بیشتر به محرومان جامعه فراهم آورد و به لطف خداوند و کمک خیرین بزرگترین سازمان مردم نهاد خیریه در سراسر کشور می باشد.

ما توصیه می کنیم حتما در زندگی جزو افراد خیر باشید و مبالغی از درآمد خود را به نیازمندان اختصاص دهید که این منافع فراوانی برای انسان دارد. بلاها را از انسان دور می کند. شرها را دفع می کند. به روحیه

انسان شادابی می بخشد و در آخرت هم که هزاران برابر خداوند به
انسان خیر پاداش می دهد.

سخاوت سید مهدی قوام از علمای تهران

ایام فاطمیه بود . من در شمیران پای منبر سید می رفتم، به مناسبت ایام شهادت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها ده شب مراسم عزاداری بود، منبرش که تمام شد، برگشت به من گفت که فلانی! گفتم : بله، گفت: حالش را داری امشب برویم با همدیگر الواطی کنیم؟ من اول تعجب

کردم، گفتم: آقا شوخی تان گرفته؟ گفت : نه، امشب می خواهیم برویم الواطی، پول منبر را گرفتیم پولدار شدیم، حالش را داری بیا تا برویم؟ گفتم : آقا اگر شما بروید الواطی ، ما هم هستیم، چون شما اگر الواطی هم بروید، معصیت خدا نیست، ثواب و حسنات است.گفت: پس ماشینت را روشن کن برویم ، ماشین را روشن کردیم و نشست بغل دست ما و گفت: راست برو میدان بهارستان. با هم آمدیم میدان

بهارستان سابق،دیدم چند تا زن فاحشه گوشه و کنار میدان ایستاده بودند. یکی جوان تر بود، سید گفت : برو آن جوان تر را صدا بزن بیاد، ما رفتیم و دیدیم دختر جوانی است اشاره کردم: بیا، خوب ماشین هم

داشتیم و فکر کرد ما هم اهل معصیت هستیم و راه افتاد آمد دم در ماشین، همین که خواست در را باز کند و بنشیند، سید شیشه ماشین را پایین داد و دست کرد تو جیبش و پاکت پولش را در آورد و گفت: دخترم! من ده شب برای مادرم زهرا علیها السلام منبر رفتم، این پول را امشب به عنوان پول منبر و روضه به من دادند، آدرس را هم پشتش نوشتم، این پول را بگیر و به خانه ات برو و تا تمام نشده از خانه بیرون نیا، پولت هم که تمام شد، آدرس و تلفن را هم نوشته ام. بیا من پول بهت می دهم، خرجی ات را می دهم، شوهرت می دهم، جهیزیه برایت تهیه می کنم، تو جوانی، دخترم حیف است دامت را از الان به معصیت آلوده کنی.

هر سخن از دل بر آید، لاجرم بر دل نشیند
من دیدم که این دختر منقلب شد، یک مرتبه اشک بر صورتش نشست و پاکت پول را گرفت: و گفت:

آقا به مادرتان زهرا علیها السلام دیگر گناه نمی کنم.

دادن غذای خود به سگ

در حالات حضرت آیت الله آقای سید محمد باقر شفتی ذکر شده که آن مرحوم اوایل تحصیلات خود در نجف اشرف از حیث فقر بر او بسیار بد می گذشت و غالباً ایشان از برای قوت لا یموت خود معطل بودند. آخراً الامر نجف را ترک کرد و به حوزه علمیه اصفهان آمد در آنجا هم به او سخت می گذشت.

فرموده بود: مدتی بر من گذشت نداشتم تا اینکه بسیار ضعیف شدم روزی در مدرسه نماز وحشتی آوردند تقسیم کردند به مقدار یک نماز هم به من دادند پیش خود گفتم مدتی است گوشت نخورده ام بهتر است قدری گوشت بخرم رفتم بازار یک دانه جگر گوسفندی خریدم. در مراجعت بر خوردم بخرابه ای دیدم سگی در کنار خرابه از گرسنگی حال حرکت ندارد و شیر در پستان او خشکیده است می گوید: دلم بحال سگ سوخت چون دیدم بچه های او به زیر سینه او چسبیده اند من آن جگر را قطعه قطعه نمودم و به سوی او افکندم تا تمام شد آن سگ

سر خود را بطرف آسمان بلند کرد و چند مرتبه صدا زد یقین کردم در حق من دعا کرد.

طولی نکشید که شفت که محل اصلی من است یکی از ثروتمندان آنجا وجه زیادی برای من فرستاد و لکن در نامه قید کرده بود که راضی نیستم یک درهم آن را صرف کنی بلکه باید آن را در نظر شخصی امینی بگذاری تا اینکه سرمایه کسب خود قرار دهد و از منافع آن استفاده کنی چون به دستور او عمل نمودم خداوند به من ثروت فوق العاده عنایت کرد که چهار صد کاروانسرا و دو هزار دکان خریدم و یک دهی خریداری نمودم که مال التجاره او در هر سالی نهصد خروار برنج می شد.

و در هر سال مالیات مستغلات من بهفده هزار تومان می رسید (البته پول آنزمان) و عائله من حدود سیصد نفرند(اسرار معراج ص)

خدا امثال تو را زیاد نکند!!!

□ حضرت امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام مقدار "پنج بار شتر" خرما برای شخصی آبرومند که از کسی تقاضای کمک نمی کرد فرستادند . یک نفر که در آن جا حضور داشت به امیرالمؤمنین گفت : "آن مرد که تقاضای کمک نکرد ، چرا برای او خرما فرستادید ؟ یک بار شتر هم برای او کافی بود!"

امام علی (ع) به او فرمودند: "خداوند امثال تو را در جامعه ما زیاد نکند ! من می بخشم و تو بخل می ورزی !؟ اگر من آن چه را که مورد حاجت او است ، پس از درخواست کردن بدهم ، چیزی به او نداده ام ؛ بلکه قیمت آبرویش را به او داده ام ؛ زیرا اگر صبر کنم تا از من درخواست کند، در حقیقت او را وادار کرده ام که آبرویش را به من بدهد."

□ وسائل الشیعة ، ج ۲ ، ص ۱۱۸.....

سخاوت ایه الله بروجردی

در اینجا خاطره ای از ایه الله کاشانی بیاورم که ان مرحوم گفت دچار بدهکاری زیادی شده بودم. روزی دیدم خادم ایه الله العظمی سید حسین بروجردی آمد و برایم پاکتی پول آورد. درحالی که من از ایشان پول درخواست نکرده بودم. پولها را شمردم دیدم دقیق اندازه بدهکاریم بود...

سخاوت آخوند خراسانی

نویسنده کتاب مرگی در نور می نویسد:

عمویم حاج محمود آقا برایم نقل کردند شیخ احمد دشتی که مقرب آخوند بود تعریف می کرد:

در زمانی که وضع مالی آخوند خوب نبود یک شب که آخوند مجلس درس خصوصی داشت و در آن مجلس شاگردان مبرز و مثل میرزای نائینی و مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء عراقی و شیخ عبد الله گلپایگانی و عده ای دیگر حضور داشتند وقتی مجلس درس تمام شد ما دیدم سید که از خانواده «روفی عی» بود به اتفاق یک نفر دیگر آمدند خدمت ایشان و آن مرد زائر مقداری وجوهات در آورد و به آخوند داد و ایشان هم پولها را گذاشتند زیر تشک.

ما که ناظر جریان بودیم و سخت هم بی پول بودیم خوشحال شدیم که عن قریب استاد چیزی به همه ما خواهد داد اما به زودی امید ما مبدل به یاس شد زیرا دیدیم بعد از آنکه آقای آخوند پولها را زیر تشک گذاشت آن مرد سید بلند شد و رفت در گوش آخوند آهسته چیزی

گفت آقای آخوند قلم و دواتی دم دستش بود به سید اشاره کرد بنویس
آن سید هم چیز مختصری نوشت و به آخوند داد وقتی آن را خواندند
کاغذ را پاره کردند همه آن پولها را در آوردند و به آن سید دادند و آن
سید هم پولها را برداشت و تشکر کنان رفت.

شیخ احمد دشتی می گفت: ما که ناظر این صحنه بودیم نمی دانستیم
جریان چیست حس کنجاوی مان نیز سخت برانگیخته شده بود همه
می خواستیم سر از این ماجرا در بیاوریم رفقا جرأت نمی کردند سوالی
بکنند و چون من رویم به ایشان بازتر بود با اشاره رفقا سوال کردم و
عرض کردم: حضرت آقا ممکن است بفرمائید داستان از چه قرار است؟
فرمودند: کدام داستان؟

عرض کردم: اینکه این دو نفر آمدند و یکی پولی داد و شما پس از
خواندن نوشته آن سید آن پول را به آن سید دادید معنای این مطلب را
ما نفهمیدیم.

آخوند فرمودند: خیلی چیزهای توی دنیا هست معنایش فهمیده نشده و
ما نمی فهمیم این هم یکی از آنها.

شیخ احمد می گفت من موضوع را دنبال کردم و یکی دو نفر از حاضرین هم تایید من می کردند و اصرار کردند که اگر ممکن است ایشان توضیحی بدهد.

آخوند فرمودند: حالا که اصرار دارید پس بدانید که آن مرد زائر آمد و چهارصد لیره پول برایم آورد من گرفتم آن سید به من گفت: دو پسر دارد و می خواهد هر دو عروسی کند پول ندارد من به او گفتم بنویس ببینم چه مقدار پول احتیاج داری؟ خواستم کسی متوجه نشود او نوشت صد لیره من دیدم این مبلغ برای عروسی دو پسر کافی نیست هر چهار صد لیره را به او دادم.

شیخ احمد گفت: وقتی آخوند این مطلب را فرمودند میان شاگردان قیل و قال افتاد و گفتند آقا شما که خودت احتیاج داری و وضع مالی ما را هم که می دانی خراب است ما هیچ شما چرا به فکر خودت نیستی چطور چهارصد لیره را به یک سید دادید و حال آنکه ما می دانیم بچه های شما در مضیقه هستند.

ما که داشتیم این اعتراضها را می کردیم ناگهان دیدیم آخوند گریه کرد. ما همه ساکت شدیم و از ایشان معذرت خواستیم،

آنگاه آخوند فرمودند:

ناراحتی من از این نیست که مرتکب جسارتی نسبت به من شده اید
افسردگی من از این جهت است که می بینم زحماتی را که در عرض
سالها برای شما کشیدم همه به هدر رفته زیرا مشاهده می کنم که شماها
در رکن اول سلام که توحید است مانده اید و از آن غافلید و نمی دانید
که رزق و روزی را خدا می دهد نه بنده خدا اگر منظورتان از این حرفها
این است که من این قبیل پولها را برای خود بردارم و پس انداز کنم من
احتیاج به پس انداز ندارم وقتی که از خراسان آمدم با چند تا کتاب آمدم
و چیز دیگری نداشتم خداوند این همه نعمت و عزت به من داده اگر
منظورتان بچه های من است که من آنها هم وضعشان خوب است و خدا
رزاق آنهاست شاه همه باید به خداوند اتکاء داشته باشید و امید به او
ببندید نه بکس دیگر من متأثرم از اینکه می بینم شماها خدا را فراموش
کرده و به بنده او چشم دوخته اید (برگی در نور، ص 386)

داستان طلبه جوانی که کلیه اش را به لبخند کودک بیمار بخشید....

حجت الاسلام و المسلمین کمیل نظافتی بزرگ شده آمل است و در بابل درس طلبگی می خواند. این روحانی کلیه خود را به یک کودک هشت ساله اهدا کرد و از آنجایی که خانواده شخص پذیرنده، وضعیت مالی خوبی نداشتند، ماشین خود را هم برای تأمین هزینه عمل پیوند فروخت. وی به ماجرای اهدا کلیه خود و چگونگی آشنایی با سجاد اشاره کرد و گفت: در اوایل دهه ۸۰ که کارهای خیرخواهانه زیاد انجام می دادیم که یکی از آن ها عیادت از بیماران در بیمارستان بود. در یکی از روزها که به بخش دیالیز بیمارستان رفته بودیم در میان بیماران میانسال که در آن بخش بودند توجه ام به سجاد کوچولو ۸ ساله افتاد که دیالیز می شد. وقتی از خانواده اش مشکل وی را پرسیدم گفتند که ۴ سال است دیالیز می شود، سجاد کودکی بود که عمل قلب باز و جراحی مثانه انجام داده بود. کبدش هر روز بزرگ تر و بزرگ تر می شد و اگر کلیه دریافت نمی کرد حتی ممکن بود جان خود را از دست بدهد. خانواده اش در

بدترین شرایط اقتصادی بودند و دیالیز، هر روز این بچه را ضعیف‌تر می‌کرد.

وقتی که شرایط دهنده کلیه را پرسیدم متوجه شدم که تمام شرایط با من مطابقت می‌کند و تصمیم گرفتم که یکی از کلیه‌های خود را به وی اهدا کنم. وقتی که تصمیم به اهدای کلیه گرفتم، نخستین کسی که موضوع را با آن در میان گذاشتم همسرم بود. من در سال ۸۰ ازدواج کردم. آن موقع ۱۲ سال از عمر زندگی مشترک من با حاج خانم می‌گذشت. وقتی این موضوع را به او گفتم، همسرم به من گفت که اگر اجازه بدهید من خودم این کار را انجام بدهم. او خیلی حمایت کرد؛ این عمل پیوند در بیمارستان شهید بهشتی شهرستان بابل انجام شد. از ابتدا تا انتهای مراحل پیوند خیلی به من روحیه می‌داد و همواره پشتیبان و همراه من بود.

کمیل نطفاتی روحانی است که کلیه خود را به یک کودک هشت ساله اهدا کرد و از آنجایی که خانواده شخص پذیرنده، وضعیت مالی خوبی

نداشتند، ماشین خود را هم برای تأمین هزینه عمل پیوند فروختوی
درباره موانعی که بر سر راهش در این عمل خیرخواهانه وجود داشت
گفت: در این راه تهمت ها و افتراهای زیادی به من وارد کردند. بار اول
می گفتند که حاج آقا کلیه اش را فروخته است، بعد گفتند حاج آقا آمده
خودش را مطرح کند وقتی می دیدند که طلبه ای ملبس به لباس روحانیت
بحث اهداء کلیه را انجام می دهد حساسیت آنها بیشتر می شد لذا چون
هیچ نسبت فامیلی میان من و آقا سجاد نبود و حتی کوچکترین آشنایی با
هم نداشتیم برای آنها این مطرح بود که حاج آقا با چه انگیزه ای این کار
را انجام می دهد؛ پول که نگرفته است می گوید نمی خواهم، به تعبیر خود
حاج آقا دنبال بهشت هم که نیست. پس چه دلیلی دارد که این کار را
انجام می دهد. یا جای دیگری با صراحت تمام گفتند که ۸۰ میلیون
تومان از طرف جامعه روحانیت به کارت حاج آقا واریز کرده اند و حاج آقا
مجبور است که این کار را انجام دهد!!! در صورتی که اصلاً این حرفها
نبود من حتی به دلیل هزینه های بالای جراحی مجبور به فروش ماشین
شخصی خود شدم. خدا رو شکر بعد از پیوند تمام این صداها خاموش
شد و امروز خوشحالم که سجاد دوباره به مدرسه باز می گردد و می تواند

مثل همه بچه‌ها تحصیل کند. هرکسی به جای من بود، این کار را انجام می‌داد. امروز سجاد می‌خندد و دردی ندارد همین برای من کافی است.

سخاوت حاتم طایی

حاتم مکانی ساخته بود که هفتاد در داشت. هر کس از هر دری که می خواست وارد می شد و از او چیزی طلب می کرد و حاتم به او عطا می کرد.

وقتی که حاتم طایی از دنیا رفت، برادرش خواست جای او را بگیرد. برادرش خواست در آن مکان بنشیند و حاتم بخشی کند!

مادرش گفت: تو نمی توانی جای برادرت را بگیری، بیهوده خود را به زحمت مینداز...!!

برادر حاتم توجه نکرد. مادرش برای اثبات حرفش، لباس کهنه ای پوشید و به طور ناشناس نزد پسرش آمد و چیزی خواست.

وقتی گرفت از در دیگری رجوع کرد و باز چیزی خواست. برادر حاتم با اکراه به او چیزی داد.

چون مادرش این بار از در سوم بازآمد و چیزی طلب کرد، برادر حاتم با
عصبانیت و فریاد گفت: تودوبار گرفتی و بازهم می خواهی؟ عجب گدای
پررویی هستی!

مادرش چهره خود را آشکار کرد و گفت: نگفتم تو لایق این کار نیستی؟
من یک روز هفتاد بار از برادرت به همین شکل چیزی خواستم و او هر
بار مرا رد نکرد.

روزی حاتم طایی در صحرا عبور می کرد، درویشی راه بر او گرفت و از وی ده هزار دینار کمک بلاعوض خواست. حاتم گفت: ده هزار دینار بسیار خواستی، درویش گفت: یک دینار بده.

حاتم گفت: آن زیاده طلبی چه بود و این کم خواستن از چه سبب است؟ درویش گفت: از شخصی چون تو کمتر از ده هزار دینار نباید درخواست کرد و به چون تویی کمتر از این مبلغ نمی توان بخشید!! حاتم دستور داد ده هزار دینار درخواستی درویش را به او پرداخت کردند.

انفاق ایه الله قاضی به کاهو فروش

یکی از علمای نجف می گفت: من یک روز به دگان سبزی فروشی رفته بودم، دیدم مرحوم قاضی خم شده و مشغول کاهو سوا کردن است؛ ولی بعکس معهود، کاهوهای پلاسیده و آنهاییکه دارای برگهای خشن و بزرگ هستند بر می دارد. من کاملاً متوجّه بودم؛ تا صاحب دگان کاهوها را ترازو کرد و به مرحوم قاضی داد، ایشان کاهوها را در زیر عبا گرفت و روانه شد. من که در آنوقت طلبه جوانی بودم و مرحوم قاضی مرد مسن و پیرمردی بود، بدنبالش رفتم و عرض کردم: آقا من سؤالی دارم! شما بعکس همه، چرا این کاهوهای غیر مطلوب را سوا کردید؟!

مرحوم قاضی فرمود: آقا جان من! این مرد فروشنده، شخص بی بضاعت و فقیری است، و من گاهیگاهی به او مساعدت می کنم؛ و نمی خواهم چیزی به او بلا عوض داده باشم تا اولاً آن عزّت و شرفِ آبرو از بین برود؛ و ثانیاً خدای ناخواسته عادت کند به مجانی گرفتن؛ و در کسب هم ضعیف شود. و برای ما فرقی ندارد کاهوی خوب بخوریم یا از این کاهوها؛ و من می دانستم که اینها بالاخره خریداری ندارد، و ظهر که

دگان خود را می‌بندد به بیرون خواهد ریخت، لذا برای عدم تضرر او
مبادرت به خریدن کردم.

آیت الله سید رضا فیروز آبادی:

وقتی مرا به مدرسه گذاشتند ناهار نمی خوردم و پول آن را جمع می کردم شب های جمعه به اندازه پولم گنجشک می خریدم و آن ها را آزاد می کردم.

تهران ، جنب بیمارستان فیروز آبادی ، مسجد فیروز آبادی

سقاوت شهید نواب صفوی

حضرت آیت الله خزعلی در خاطرات خود آورده است: «شبی نزد او سی هزار تومان پول برده بودند، تا برای خود یک خانه ای تهیه کند؛ زیرا در آن تاریخ با سی هزار تومان می شد یک خانه کوچک تهیه کرد . به او گفته بودند که این مبلغ نه سهم سادات و نه سهم امام و نه از وجوہات دیگر است؛ این هدیه ای است از ما به شما برای خرید یک باب منزل شخصی برای خودتان تا از اجاره نشینی رها شوید . شهید نواب پاسخ داده بود که: اگر پول را به این شرط می دهید نمی پذیرم، ولی اگر بدون شرط بدهید و مرا آزاد بگذارید خواهم پذیرفت . شخص اهداء کننده پول را بدون شرط تسلیم او نمود . ایشان همان شب پول را به بیوه زنان، یتیمان و محرومین و پا برهنگانی که قبلا آنان را می شناخت توزیع کرد . گره گشائی و رفع نیاز محرومان، از خصوصیات بارز این شهید راه حق بود.»

سخاوت ایه الله سید ابوالحسن اصفهانی

ایه الله اصفهانی پس از اینکه به مقام مرجعیت تقلید رسید و هر روز از اطراف و اکناف عالم ، پول و وجوهات شرعی بسیاری به دستشان می رسید ، باز همچنان به زندگی ساده پیشین خود ، زاهدانه ادامه می داد ، و به زخارف دنیوی به دیده حقارت می نگریست . با اینکه خود سخت محتاج بود ، نه خانه ملکی و نه خدمتکاری داشت که در تهیه و خرید مایحتاج زندگی به وی یاری رساند . با این حال کمتر روزی اتفاق می افتاد که نیازمندی به آیت الله اصفهانی مراجعه کند و با دست خالی باز گردد . بسیار اتفاق می افتاد که با اینکه خود سخت محتاج بود از بخشش به دیگران دریغ نمی کرد و آنان را بر خود ترجیح می داد .

نوشته اند : هنگامی که رهبر انقلاب عراق آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی از تنگدستی سید ابوالحسن اصفهانی با اطلاع شد ، 500 لیره طلا برای او فرستاد تا با آن مبلغ ، برای خود منزلی بخرد ، ولی آیت الله اصفهانی آن 500 لیره را در کمال تنگدستی خود به تعدادی از نانوایان

شهر داد ، تا با آن مبلغ نان مصرفی طلاب علوم دینی و تهیدستان تهیه
شود

مرجع تقلید آیة الله سید ابوالحسن اصفهانی، نسبت به خانواده های بی
بضاعت خیلی حسّاس بود و هر یک از آنان که صاحب فرزند می شد
یکصد تومان برای خرج زایمان همسرش به او می داد.

مردی گفت: آقا سنّش زیاد شده و هوش و حواس درستی ندارد، اعیاد
مذهبی که می رسید در شلوغی خدمت آقا می رسید و می گفت: دیشب
خداوند بچه ای به ما داده است، آقا هم صد تومان به او می داد. به
دوستانش گفت: نگفتم آقا توجه ندارد، دوستانش گفتند آقا توجه دارد،
ولی برای حفظ آبروی تو تغافل می کند.

بالاخره وقتی برای گرفتن صد تومان هشتم خدمت آقا رسید، آقا پول را
به او داد و آهسته کنار گوشش فرمود:

قدر خانمت را داشته باش که در یک سال هشت بار برایت زایمان کرده
است!!

(خاطرات حجت الاسلام قرائتی ج 2، ص 53)

سخاوت محقق اعرجی (سید محسن حسینی)

گفته‌اند که محقق اعرجی ، همسری سیده وبا تقوا داشت . او وقتی ضعف جسمانی شوهرش را دید از راه دوک ریزی ، مقداری پول تهیه کرد وبا آن برنج عنبر بو با مقداری گوشت مرغ پخت و برای شوهرش برد . محقق گفت : راست بگو این غذا را بخاطر اینکه همسر تو هستم درست کرده‌ای یا بخاطر اینکه از سادات علمایم؟ زن پاسخ داد که در تهیه این غذا جز رضای خدا ، نظر دیگری نداشتم زیرا دیدم شما از علمای آل محمدید و این گونه ناتوانید ، خواستم تا قوّتی در بدن شما به وجود آید . سید فرمود : اجازه می‌فرمائید که با این غذا هر طور که خواستم عمل کنم؟ زن گفت آری . سید غذا را برای یتیمانی که در همان نزدیکی می‌زیستند فرستاد . سپس فرمود آیا این عده از یتیمان در تمام عمرشان چنین غذایی خورده‌اند؟ زن گفت همینطور است که می‌گویی . اینها در تمام عمرشان از چنین غذایی استفاده نکرده‌اند . سید گفت هرگاه از آن غذا بخورند به نفع من و توسّ و قوّت و نیرو از خداوند تواناست

سخاوت میرزای شیرازی

شیوه میرزای شیرازی در تقسیم وجوه به نیازمندان قابل توصیف نیست . اگر میرزا می خواست با دست خود وجوه را پردازد ، در کمال ادب و احترام و در نهایت تواضع و پنهانی ، مبادرت به این کار می نمود . به گونه ای که شخص مقابل علاوه بر امتنان وافر ، به هر مقدار که میرزا به او بخشیده شده بود ، نیز خوشنود می شد و هیچ گاه در این حال شخص گیرنده وجه در خود احساس حقارت و کوچکی نمی کرد .

پول نقد را همیشه در میان پاکت گذاشته و یا در کاغذی می پیچید . این شیوه را علاوه نسبت به شاگردان ، نسبت به دیگر مردم نیز به کار می بست . چه بسا دیده می شد که خود را در کنار عابری ، قرار داده و او را به سخن می گرفت و در این حال کیسه پول سر به مهری را در جیب او می گذاشت ، و آن شخص بعداً متوجه می شد که کیسه ای در جیبش سنگینی می کند .

این در موقعی بود که با دست خود ، حقوقی را می پرداخت . ولی اگر می خواست پولی را به وسیله خدمتکارش بفرستد ، به او می گفت ، امانتی

پیش من فرستاده شده که باید به فلانی برسانی ، هیچ کس نباید بفهمد .
به او بگو که این

امانت را نزد ما فرستاده‌اند ، تا به شما تحویل دهیم (و امثال این گونه
عبارات) .

میرزا در هر شهر ، وکیلانی از میان تجّار داشت که فهرست اسامی فقراء
آن شهر را برای آنان فرستاده و میزان کمک به آنها را نیز معین می‌کرد
.

این فقرا ، غیر از کسانی بوند که در هر ماه و سال حقوقی دریافت
می‌داشتند .

نه تنها تمام شهرهای عراق ، بلکه نقاط مختلف ایران ، مورد توجه میرزا
بود و به تنگدستان آن شهرها به اندازه توان کمک می‌کرد .

اگر در دیاری ، بزرگ و پیشوایی از دانشمندان دین بود که به او اعتماد
و اطمینان داشت ، هر سال مبلغی پول برایش می‌فرستاد ، تا او مقداری از
آن را بین تنگدستان تقسیم کند.

سید جعفر ثابت حائری برایم (آقا بزرگ تهرانی) نقل کرد که : روزی در یکی از مجالس میرزا ، حاضر بودم که سه مرد از زوّار فقیر سامرا وارد شدند و درخواست کمکی کردند ، میرزا به یکی از آنها بیست قران داد و به دیگری پنج قران و به سوّمی هیچ نداد . نفر دوم اصرار داشت که پنج قران دیگر اضافه بگیرد و نفر سوم هم صدا به اعتراض بلند کرد . آن دو می گفتند : ما هر سه رفیق و مساوی هستیم و با وجودی که همه ما ، محتاج خوراک و آشامیدنی هستیم و هیچ نداریم ، پس چرا میان ما تفاوت قائل می شوید ؟

میرزا گفت : آنچه من انجام دادم طبق تساوی است که شما طلب آن هستید و بیش از این بر رسوائی خود اصرار مکنید . اما آنها به گفتار نرم راضی نشدند و در افزایش پول پافشاری کردند . میرزا یکی از خدمتکارانش را فراخواند و دستور داد ، آنها را بازرسی کند . پس از بازرسی معلوم شد که نفر اول (که بیست قران به او داده شده بود) در جیبش پنج قران داشته و نفر دوم (که پنج قران به او داده شده بود) بیست قران در کیسه اش داشته و نفر سوّم (که چیزی دریافت نکرده بود) بیست و پنج قران ، موجودی داشته است و مشخص شد که منظور میرزا از تساوی میان آنها چه بوده است .

پاداش قرض دادن؟؟

آقای مجتهدی تهرانی (ره) نقل کرده است که آیت الله مشکینی

فرمودند

در ایامی که تحصیل می کردم؛ یک روز 5 ریال بیشتر پول نداشتم.
روزی در خیابان راه می رفتم یکی از طلاب به من رسید و گفت: 5 ریال
داری به من قرض بدهی؟

با خود گفتم: اگر این پول را به او بدهم خود بی پول می مانم. ولی با
خود فکر کردم که کار این بنده خدا را راه می اندازم، خداوند کریم
است.

پول را به او دادم. چند قدمی که رفتم؛ یکی از همشهری های من، از
اهالی مشکین شهر به بنده رسید؛ با هم مصافحه کردیم.

موقع خداحافظی پولی در دست من گذاشت و رفت. چون نگاه کردم؛ دیدم 5 تومان است.

❓ باز یکی از طلاب به من رسید و از من 5 تومان قرض خواست. این دفعه نیز گفتم خدا کریم است. اکنون که این آقا معطل است؛(و میدانستم واقعا احتیاج دارد) کار او را راه بیندازم.

❓ پول را به او دادم. چون مقداری جلوتر رفتم؛ یکی دیگر از همشهری های خود را دیدم. پس از مصافحه و احوالپرسی موقع خداحافظی، پولی در دست من گذاشت و رفت.

❓ چند قدم جلوتر رفتم نگاه کردم دیدم 50 تومان است. ناگاه یاد این آیه شریفه افتادم که «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»(انعام، آیه 160) یعنی هر کس عمل نیکی انجام دهد ما ده برابر به او پاداش می دهیم.

❓ دیدم بار اول 5 ریال داشتم. چون به یک نیازمندی قرض دادم؛ 50 ریال (5 تومان) خدای کریم رساند و چون 5 تومان را قرض دادم؛ خداوند کریم در عوض 50 تومان یعنی درست ده برابر رسانید...

❓ نکته: منظور از قرض دادن کسانی هستند که آنها را میشناسید و از وضعیت نیاز آنها مطلعید نه افراد سودجو در فضای مجازی

❓ حسینی، سید نعمت الله، مردان علم در میدان عمل، ج 6

انفاق در تنگ دستی

❓ مرحوم آیت الله العظمی گلپایگانی می فرمودند؛ زمان حاج شیخ عبدالکریم چون من داماد حاج شیخ میرزا مهدی بودم، حاج شیخ می پنداشت که میرزا مهدی حتماً از من حمایت مالی می کند.

❓ و از طرف دیگر چون استفتائات حاج شیخ به دست من بود و تا قسمتی را از شب در خدمت حاج شیخ بودم حاج میرزا مهدی می پنداشت که مرحوم حائری ما را تغذیه می کند.

❓ خلاصه ما در این میان می سوختیم، خیلی بدهکار شده بودیم و زندگی به سختی سپری می شد.

❓ در این زمان من در کوچه برای درس می رفتم، یک آقای یک تومان به من بخشید و یک تومان آن موقع قابل توجه بود به گونه ای که

تخم مرغ چهل تا یک ریال بود، یعنی یک تومان چهارصد تخم مرغ می شد.

❓ در اندیشه فرو رفتم که یک تومان را چطور بین طلبکاران تقسیم کنم، ناگاه نیازمندی به من رسید و گفت، آقا من وضعم خوب نیست، من ابتدا می خواستم نصف پول را به او بدهم.

❓ دیدم می گوید: خدا شاهد است زن و بچه من چند شب است گرسنه خوابیده اند، با خودم گفتم من بدهکار هستم، اما با عنایت امام زمان بچه های من گرسنه نخوابیده اند.

□ لذا یک تومان را به او دادم، پس از این احساس کردم در کارم گشایش شده است.

عاقبت بخل و خساست!

مردی درخت خرمایی داشت که برخی شاخه های آن به سوی خانه همسایه اش، که مرد فقیری بود و فرزندی خردسال داشت، خمیده شده بود. آنگاه که این مرد بر فراز درخت خرمایش می رفت تا خوشه های آن را بچیند، گاهی چند دانه خرما در خانه مرد فقیر می افتاد. چون کودکان این مرد بینوا آن دانه ها را بر می داشتند، او از بالای درخت فرومی آمد و از شدت بخل و سنگدلی، آن خرماها را از دست کودکان می گرفت و حتی اگر می دید در دهانشان می باشد، انگشتان خود را در دهان اطفال می کرد تا خرماها را بیرون آورد!

شخص تهی دست از رفتار این مرد بخیل نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم شکایت نمود. پیامبر فرمود: برو تا به کارت رسیدگی کنم. سپس آن حضرت با صاحب درخت خرما دیدار کرد و به وی فرمود: «آیا حاضری درخت خرمایت را که به سوی خانه همسایه فقیرت خم شده، به من بدهی تا در برابر آن برایت نخلی در بهشت ضمانت کنم.» آن مرد که مسلمان هم بود، عرض کرد: در میان درختانم این نخل بارورتر و بهتر می باشد و حاضر به چنین معامله ای نخواهم شد. و از نزد

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم رفت. فرد دیگری که از یاران پیامبر بود، این سخن را شنید و خطاب به حضرت عرض کرد: آیا اگر من این درخت را از صاحبش بستانم و به شما اهدا نمایم، همان درخت خرما می بهشتی نصیبم می شود؟ پیامبر فرمود: آری. سپس به سوی صاحب درخت خرما رفت تا آن را از او بخرد و پس از اصرار زیاد و پافشاری فراوان، موفق گردید آن را در ازای چهل درخت خرما مالک شود. آنگاه نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمد و عرض کرد: درخت خرما را خریدم و اکنون به شما تقدیم می کنم. حضرت به سوی خانه آن مرد فقیر رفت و به وی فرمود: «از این پس درختی که به سوی منزلت آویخته است، از آن تو و اهل خانه ات می باشد.» مرد فقیر بسیار شادمان گردید. در این حال، نود و دومین سوره قرآن کریم؛ یعنی سوره «واللیل» نازل گردید که آیات 5 تا 7 آن ناظر به ستایش مردی است که درخت را به پیامبر اهدا کرد:

«فَمَا مِنْ آتَقَى وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنِيَّ لَهُ لِلْإِسْرَى»؛ پس آن کس که در راه خدا انفاق کند و تقوا پیشه نماید و سزای نیک (وعده پیامبر) را تصدیق کند، او را در مسیر آسانی قرار می دهیم.

آیات 8 تا 11 این سوره در مذمت مرد بخیل است که حاضر نگردید
درخت را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بفروشد:

«وَمَا مِنْ بَخِلٍ وَاسْتَغْنَىٰ وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ فَسَنِيْسِرُهُ لِّلْعُسْرَىٰ وَ مَا يَغْنَىٰ
عَنهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ»؛ اما آن کس که بخل ورزید و طلب بی نیازی کرد و
سزای نیک (وعده پیامبر) را تکذیب کرد، برای دوزخ آماده اش می
کنیم و چون زمان هلاکتش فرا رسد (و در جهنم یا قبر سقوط کند)،
اموالش به حال او سودی ندارد

«از اشخاص موثق، بطور متواتر رسیده که در بُقعه پیر محمد واقع در محله حیدر خانۀ دزفول، فقیری عاجز بود و شیخ انصاری هر شب شام خود را به آن فقیر می داد و خود باشکم گرسنه می خوابید یا به اندک چیزی قناعت می کرد .

بخششهای شیخ در پنهانی بود . بسیاری از فقرا، معاش معینی داشتند که همیشه سالانۀ و ماهانۀ، به آنان می رسید و هیچ نمی دانستند که از کجا تأمین می شوند .

در شبهای تار و سحرها، بر در خانۀ فقرا می رفت و لباس خود را مبدل می کرد و صورت را می پوشانید و به هر خانواده ای بمقدار احتیاجشان مرحمت می فرمود . هنگامی که از دنیا رفت معلوم شد که آن مردی که بر در منازل محرومین در اوقات غیر متعارفه می آمده است، شیخ انصاری بوده است

اخلاق محمدی آخوند خراسانی

یک شخص سخنرانی بود و به خاطر اختلاف سلیقه ای که با آخوند خراسانی داشت، در منبر به ایشان توهین می‌کرد. این فرد مشکل مالی پیدا کرد و قصد داشت منزل خود را به فروش رساند. خریدار گفت به یک شرط منزل شما را می‌خرم که آخوند خراسانی آن را تایید کند. این شخص هم چون چاره ای نداشت با شرمندگی نزد آخوند خراسانی رفت و گفت که پای قولنامه را امضا کنند. آخوند خراسانی به ایشان گفتند: "چرا منزل خود را می‌فروشید؟" آن شخص گفت که من گرفتاری پیدا کرده ام و به پول احتیاج دارم. آخوند خراسانی مقداری پول به او داد و گفت که خانه خود را بفروش و با این پول مشکل خود را حل کن.

شهید حیدر حیدری اویزری (1338-1360)

پیام شهید: هر چه برای من می خواهید خرج کنید آن را به فقیران یا به جبهه یا جنگ زدگان یا به راه های خیر یا محله یا مسجد یا حمام یا کسی که احتیاج دارد، بدهید.

شاهد قرآنی: یَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ (بقره/215)

از تو می پرسند: «چه چیزی انفاق کنند [و به چه کسی بدهند]؟» بگو: «هر مالی انفاق کنید، به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و به در راه مانده تعلق دارد، و هر گونه نیکی کنید البته خدا به آن داناست.»

شهید حمید حسنی (1334-1364)

پیام شهید: دارایی های من را (هرچقدر هم کم است) به خانواده هایی کم بضاعت و یتیمان بدهید.

شاهد حدیثی: قال امام صادق علیه السلام: ثَلَاثٌ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِوَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ: الْأَنْفَاقُ مِنْ إِفْتَارٍ وَ الْبِشْرُ لِجَمِيعِ الْعَالَمِ وَ الْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ. (نهج الفصاحه، ح 1281)

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس یکی از این کارها را به درگاه خدا ببرد، خداوند بهشت را برای او واجب می‌گرداند: انفاق در تنگدستی، گشاده‌رویی با همگان و رفتار منصفانه.

شهید بهروز صمدپور نیاول (1340-1363)

پیام شهید: از پدر و مادر می‌خواهم که مبالغ پولی که اندوخته‌ام جهت مصارف امور خیریه برسانند.

شاهد حدیثی: قالت سیده النساء العالمین فاطمه الزهرا (سلام الله علیها): حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ: تَلَاوَةُ كِتَابِ اللَّهِ وَ النَّظَرُ فِي وَجْهِ رَسُولٍ وَ الْإِنْفَاقُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ. (وقایع الایام خیابانی، جلد صیام، ص 295)

حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمودند: از دنیای شما سه چیز محبوب من است: 1- تلاوت قرآن 2- نگاه به چهره رسول خدا 3- انفاق در راه خدا.

شهید محمد محمودی هیل آبادی (1345-1362)

پیام شهید: چشم تمامی مستضعفین و محرومین دنیا به ما دوخته شده است و کمک می‌خواهند.

شاهد قرآنی : فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ
لِّلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (روم / 38)

پس حق خویشاوند و تنگدست و در راه مانده را بده. این [انفاق] برای
کسانی که خواهان خشنودی خدایند بهتر است، و اینان همان
رستگارانند.

شهید عیسی خدری

خیلی کم اتفاق می افتاد که حقوق ماهیانه‌ی عیسی به منزل برسد. او وقتی از سپاه حقوق می گرفت، به سراغ مستمندانی که می شناخت، می رفت و ضمن احوالپرسی و دلجویی از آنها، همه‌ی مقرری ماهیانه‌اش را میان آنها تقسیم می کرد و آن گاه با دست خالی، اما شادمان و راضی از وظیفه‌ای که انجام داده بود، به خانه می آمد. علاقه‌ی عیسی به انفاق و نیکوکاری آن قدر زیاد بود که از وسایل مورد نیاز خود نیز در این راه چشم می پوشید. او برای رفت و آمد به محل کار خود، موتورسیکلتی داشت که کارهای خانه را هم با همان موتور انجام می داد.

یک روز دیدم پیاده به منزل آمد. پرسیدم: «عیسی! موتور کجاست؟»

خندید و گفت: «آن را به فردی که برای رفت و آمد خانواده‌اش

وسیله‌ای نداشت، دادم!..»

معامله با خدا

..... ❁ ❁❁❁ ❁

مردی داخل بقالی محله شد ، و از بقال پرسید که قیمت موزها چقدر
است ؟

بقال گفت : شش هزار تومان و سیب هشت هزار تومان ...
در این لحظه زنی وارد مغازه شد که بقال او را می شناخت ، و اونیز در
همان منطقه سکونت داشت .

زن نیز قیمت موز و سیبها را پرسید و مرد جواب داد :

موز کیلویی دو هزار تومان و سیب سه هزار تومان ..

زن گفت : الحمدلله

و میوه ها را خواست .. مرد که هنوز آنجا بود از کار بقال تعجب کرد
و خشمگینانه نگاهی به بقال انداخت و خواست با او درگیر شود که

جریان چیست ... که مرد بقال چشمکی به او زد تا دست نگه دارد و صبر کند تا زن از آنجا برود ..

بقال میوه ها را به زن داد و زن باخوشحالی گفت الحمدلله بچه هایم میوه خواهند خورد و از آنجا رفت ، هردو مرد شنیدند که چگونه آن زن خدا را شکر می کرد ..

..... * • ??? • *

مرد بقال روبه مرد مشتری کرد و گفت : به خدا قسم من تو را گول نمی زنم بلکه این زن چهار تا یتیم دارد ، و از هیچ کس کمکی دریافت نمی کند ، و هرگاه می گویم میوه یا هرچه می خواهد مجانی ببرد ناراحت می شود ، اما من دوست دارم به او کمکی کرده باشم و اجری ببرم برای همین قیمت میوه ها را ارزان می گویم .. من با خداوند معامله می کنم و باید رضایت او را جلب کنم . این زن هر هفته یک بار به اینجا می آید به الله قسم و باز به الله قسم هربار که این زن از من خرید می کند من آن

روز چندین برابر روزهای دیگر سود می برم در حالیکه نمی دانم چگونه
چنین می شود و این پولها چگونه به من می رسد ...

وقتی بقال چنین گفت ، اشک از چشمان مرد مشتری سرازیر شد و
پیشانی بقال را به خاطر کار زیبایش بوسید ...

هر گونه که قرض دهی همانگونه پس می گیری

نه اینکه فقط برای پس گرفتن آن بلکه بخاطر رضای الله چرا که روزی
خواهد آمد که همه فقیر و درمانده در برابر الله می ایستند و صدقه دهنده
پاداش خود را خواهد گرفت ..

سخاوت و بلندی طبع

مرحوم حاج ابوالقاسم تبریزی یکی از سرمایه داران اصفهان نقل می کرد :

من شنیدم که مرجع تقلیدم و مرجع تقلید شیعیان ایران علامه فقیه سیدمحمدباقر درچه ای از نظر مالی در نهایت فقر زندگی می کند و برای اداره زندگی خانواده اش در درچه و زندگی شخصی اش در مدرسه به سختی می گذراند.

با خود فکری کرد و تصمیم گرفتم مبلغی پول برای او ببرم و با کنایه به ایشان بفهمانم که این پول در اختیار او و مال خود اوست و در هر راهی که خود صلاح می داند مصرف کند.

به این منظور ۳۰۰ تومان پول دو ریالی در کیسه ای ریختم و هنگامی که علامه تازه وارد حجره شده و هنوز مطالعه اش را آغاز نکرده بود، پیش ایشان بردم و هنوز عبا را از دوش بر نداشته بودند که عرضه داشتم: « آقا این پول مربوط به شماست و در هر راهی که شخصاً صلاح می دانید مصرف کنید. آقا این پول ملک شماست و جوهات شرعیه هم نیست.»

ایشان فرمودند: « این پولها را ببر و خودت به افراد مستحق و نیازمند بده.»

عرض کردم آقا این پول مربوط به شماست؛ من اگر می خواستم به مستحق بدهم، اینجا نمی آوردم؛ مایلم آن را شما مصرف کنید.

باز آقا فرمودند: « تو پول را ببر؛ من می گویم حواله کنند.»

با خود گفتم چون یکی دو مرتبه به صراحت عرضه داشتن که پول مربوط به شماست، حتماً برای توسعه زندگی خود حواله خواهند کرد.

از فردای آن روز بود که دیدم حواله ها یکی پس از دیگری می آید، تا اینکه تمام ۳۰۰ تومان به پایان رسید.

من سر صبر و با حوصله تمام حواله ها را بررسی و مطالعه کردم. دیدم حتی یک حواله دو ریالی مربوط به خود آقا و یا اطرافیان یا پسرانش نبود.

شیخ غلامرضا یزدی علاوه بر این که ساده زیست بود و زندگی شخصی خود را تنها از راه منبر و تبلیغ تامین می نمود توجه بسیاری به مستمندان و نیازمندان داشت. نقل شده است که حاج شیخ منزل خود را جهت کمک به مستمندان، بیست و هفت بار فروخت و هر بار که دوستان و نزدیکان از چنین اقدام حاج شیخ باخبر می شدند، با تهیه پول، دوباره آن خانه را می خریدند و آن را به حاج شیخ بر می گرداندند.[تندیس پارسایی، ص ۸۸ و ۸۹]. ...قحطی دوران جنگ جهانی دوم، ایران را هم در بر گرفته بود اما با توجه به درایت و تلاش حاج شیخ، تلفات آن در یزد بسیار اندک بود. چنان که در خاطرات حاج عباس صلواتی آمده است:

«حاج شیخ در زمان جنگ جهانی دوم، که آرد کم شده بود، مقداری آرد خرید و به من گفت: عباس! صبح برو بخواب که شب با تو کار دارم. شب که آمدم دیدم حاج شیخ آردها را به کیسه های ۳ منی تقسیم کرده. وظیفه من و علی فرزندشان این بود که در خانه های مردم مستضعف برویم و به آنها آرد بدهیم. وی سفارش می کرد به محض این که صدای پای صاحب خانه را شنیدید، فوراً کیسه آرد را جلوی درب خانه بگذارید

و دور شوید تا صاحب خانه شما را نبیند. خود حاج شیخ هم به کوچه‌های
دورتر می‌رفت.» [تندیس پارسایی، ص ۸۸ و ۸۹]...

استاد فاضل موحدی نقل کرد: به علت درد پایی که آیت الله بروجردی داشت، همراه ایشان سفری به آب گرم محلات کردیم، چند روزی در آنجا ماندیم، هنگامی که مردم فقیر و مستضعف آن ناحیه از تشریف فرمائی آقا آگاه شدند، برای زیارت و استفاده از وجود ایشان به محل اقامتشان آمدند.

یک روز آقا دستور دادند، چند راس گوسفند خریداری کرده و بکشند و گوشت آن را بین فقراء قسمت نمایند.

دستور آیت الله بروجردی اجرا شد، مقدار کمی گوشت را نگه داشتند و موقع نهار سه سیخ کباب در میان سفره نهادند تا آقا میل فرمایند؛ ولی آن مرجع بزرگ شیعه نان با ماست و چند عدد خیاری که در سفره بود را میل می فرمودند و هیچ توجهی به کباب ها نداشتند.

عرض کردند: آقا گوشت تمام گوسفندها را بین فقراء قسمت کردیم و اگر سهم سرانه هم حساب کنیم، این مقدار سهم شما است، چرا میل نمی فرمائید؟

فرمود: غیر ممکن است از کبابی که بوی آن به مشام فقراء رسیده من
میل نمایم، اصلا از آن کباب ها نخوردند و ما هم به واسطه احترام ایشان
نخوردیم، تا آن که آن کباب ها را بردند و به فقرای مجاور دادند.¹

درون فروماندگان شاد کن ز روز فروماندگی یاد
کن(سعدی)

1. با اقتباس و ویراست از کتاب مردان علم در دنیای عمل

سخاوت شهدا...در کتاب «سیره شهدای دفاع مقدس؛ رسیدگی به محرومان و هم‌نوعان» خاطراتی از مهربانی‌ها و دلسوزی‌های شهدا و کمک‌های آنان به فقرا آورده شده است. در اینجا خاطره‌ای را که از «شهید حسن شوکت‌پور» بیان شده می‌خوانیم؛

یک وانت انواع هدایا

هر گاه چشم حسن به کسی می‌افتاد که نیازمند کمک بود، بدون کمترین تردیدی فوری به یاری‌اش می‌شتافت. باری مانده بر زمین اگر داشت، آن را با وانت خویش به مقصد می‌رساند. کاری ناتمام اگر داشت، آن را بی‌هیچ چشمداشتی تمام می‌کرد و از انجام چنین کارهایی هرگز خسته نمی‌شد.

درس و مطالعه‌اش را هم هرگز از یاد نمی‌برد. همچنین شهر و دیار و پدر و مادرش را. هر وقت کمترین فرصتی پیش می‌آمد وانتش را پر از انواع جنس و هدایا می‌کرد و به سوی سمنان و سپس درجزین راه می‌افتاد و در سر راه به هر کسی که مستحق بود، چیزی می‌بخشید و می‌گذشت!

این همه کبریت!

در یکی از روزهای سرد زمستان که زمین پوشیده از برف بود، نزدیک اذان مغرب بنده و ایشان با ماشین به سمت منزل می‌رفتیم. پیرمرد کهنسالی را دیدیم که در کنار خیابان سفره‌ای را پهن کرده و تعدادی قوطی کبریت را به معرض فروش گذاشته و از سرما می‌لرزید. حسن آقا کنار پیرمرد ترمز کرد و گفت:

- پدر این کبریت‌ها همه چند؟

پیرمرد گفت: 30 تومان.

حسن آقا گفت: اگر من همه را از شما بخرم به خانه‌ات می‌روی؟

پیرمرد گفت: بله می‌روم! کاری ندارم!

حسن آقا گفت:

- پس این صد تومان را بگیر و بلند شو برو پیش زن و بچه‌ات و در این

برف و سرما اینجا نمان!

پیرمرد کبریت‌ها را به حسن آقا داد و پول را گرفت و او را دعا کرد و

رفت. من به حسن آقا گفتم:

- این همه کبریت را برای چه می‌خواهی؟

حسن آقا لبخندی زد و گفت: این‌ها را بین دوستان خودمان تقسیم

می‌کنیم! پیرمرد گناه دارد، سرما می‌خورد ...

حسن آقا شهامت، دلیری و از خودگذشتگی داشت و همیشه به فکر مردم

بود. به فکر کمک به افراد ضعیف

در سحر همان شب، خداوند متعال به آن شخص عنایتی کرد که گفتنی نیست

وقتی یک راننده تاکسی برای خدا به یک زن در رسیدن به مقصدش کمک کرد، آن راننده این توفیق را پیدا کرد که خدمت جناب شیخ رجبعلی خیاط برسد. راننده مزبور در شرح این ملاقات می گوید: پس از سلام و احوال پرسی، شیخ نگاهی به من کرد و از برخی از ویژگیهای من خبر داده، گفتند: «تو شبهای جمعه منتظر هستی. تو هستی.» من در رابطه با ولی عصر علیه السلام برنامه ای داشتم. منظور ایشان از جمله «تو هستی» این بود که در فرج قائم آل محمد علیه السلام تو هم هستی. با توجه به سوابقی که خداوند به من مرحمت فرموده بود، با آن سخن شیخ، آن شب محشری به پا شد. ما گریه کردیم، شیخ هم گریه کرد. اطرافیان هم گریستند؛ خیلی زیاد. سپس جناب شیخ فرمود:

«می دانی چه شد تو آمدی پیش من؟ آن زنِ قد کوتاه را که سوار کردی و از او پول نگرفتی، او دعا کرد در حق تو، و پروردگار عالم دعای او را در حق تو مستجاب کرد و تو را فرستاد پیش من.»

دکتر فرزام می گوید: نصیحت جناب شیخ به بنده هنگام خداحافظی،
وقتی می گفتم: جناب شیخ، امری ندارید؟ توصیه ای ندارید؟ - این جمله
بود:

«احسان به خلق، حتی [احسان] به حیوانات را فراموش نکن.»

یکی از دوستان شیخ می گوید، روزی شیخ به اینجانب فرمود::

«شخصی از یکی از کوچه های قدیمی تهران عبور می کرد. ناگاه چشمش
در داخل جوی به سگی افتاد که چند بچه داشت. بچه ها به پستان مادر
حمله می بردند ولی مادر از فرط گرسنگی قادر به شیردادن نبود و از
این وضع رنج می برد. او بلافاصله به دکان کبابی در همان کوچه رفت و
چند سیخ کباب گرفت و پیش آن سگ ریخت... در سحر همان شب،
خداوند متعال به آن شخص عنایتی کرد که گفتنی نیست.

صدقه عروسی را از مرگ نجات داد

شیخ صدوق (ره) در امالی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: حضرت عیسی علیه السلام به جمعی گذشت که شادی می کردند، سبب شادی آن ها را پرسید: خطاب به آن حضرت عرض کردند:

یا روح الله! دختر فلانی را امشب برای فلان مرد به عروسی می برند.
حضرت عیسی علیه السلام فرمود: امروز شادی می کنند ولی فردا گریان خواهند بود.

یکی پرسید: چرا ای پیغمبر خدا؟

فرمود: به جهت آن که عروس آن ها امشب خواهد مرد.

این سخن سبب اختلافی میان پیروان آن حضرت و منافقان گردید، تا چون روز دیگر شد به نزد آن دختر آمده او را سالم در جای خود دیدند، از این رو به نزد حضرت عیسی علیه السلام رفته گفتند: یا روح الله، آن عروسی را که دیروز گفتی خواهد مرد، نمرده است؟

عیسی علیه السلام فرمود: خدا هرچه خواهد می کند، اکنون ما را به نزد وی ببرید، آنان با عجله حضرت عیسی علیه السلام را بدان جا آوردند و در خانه را زدند، شوهر آن زن (تازه عروس) بیرون آمد، حضرت عیسی علیه السلام به او فرمود: از همسرت اجازه بگیر من به نزدش می روم .

داماد به داخل خانه رفت و به همسرش گفت : حضرت روح الله علیه السلام با جمعی بر در خانه اند. آن زن در چادر رفت ، و عیسی علیه السلام داخل شده بدو فرمود:

دیشب چه کار خیری کردی ؟

پاسخ داد: اضافه بر کارهای قبل خود کاری نکردم .

در هر شب جمعه سائلی بر در خانه می آمد و ما خوراک یک هفته را به او می دادیم ، دیشب نیز سائل مزبور آمد و من و اهل خانه هر کدام به کاری سرگرم بودیم و کسی متوجه او نشد. یک بار فریاد زد کسی پاسخش را نداد، بار دوم صدا زد کسی جوابش را نداد تا چند بار صدا زد و من صدای او را شنیدم بطور ناشناس برخاستم و به اندازه معمول هر هفته به او خوراکی دادم و رفت .

حضرت عیسی علیه السلام که این سخن را از وی شنید به او فرمود: از
جای خود برخیز. و چون آن زن از جای خود برخاست ، یک افعی
(درشت) چون شاخه درخت ، در زیر او بود که دُم خود را به دندان
گرفته بود.

عیسی علیه السلام فرمود: به خاطر آن عملی که انجام دادی خداوند این
بلا را از تو دور گردانید

داستان ابوطلحه انصاری

یکی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بنام ابوطلحه انصاری در مدینه
نخلستان و باغی داشت بسیار مصفا و زیبا، که همه در مدینه از آن به
سخن می گفتند، در آن چشمه آب صافی بود که هر موقع پیامبر صلی
الله علیه و آله به آن باغ می رفت از آن آب میل می کرد و وضو می
ساخت ، و علاوه بر همه این ها آن باغ درآمد خوبی برای ابوطلحه داشت
، پس از نزول این آیه ، به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و
خطاب به حضرت عرض کرد:

آیا می دانی که محبوبترین اموال من همین باغ است و من می خواهم آن را در راه خدا انفاق کنم تا ذخیره ای برای رستاخیز من باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آفرین بر تو، این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود، سپس فرمود: من صلاح می دانم آن را به خویشاوندان نیازمند بدهی .

ابوطلحه به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کرد و آن را در میان بستگان خود تقسیم کرد¹²⁹

وقتی که فصل میوه می شد و خرماها می رسید امام صادق علیه السلام دستور می داد که بخشی از دیوار باغ ایشان را خراب کنند و شکافی ایجاد نمایند تا مردم بتوانند از آنجا وارد شوند و از میوه باغ بخورند... و نیز دستور می داد برای همسایگان باغ، پیر مردان، کودکان و بیماران و زنان که نمی توانستند به باغ بیایند، برای هر نفرشان به اندازه یک مشت پُر، خرما ببرند....

نجات پیرمرد عابد گناهکار با صدقه

عابدی پس از سالها عبادت در سن پیری دچار گناه کبیره زنا شد ولی بعد پشیمان شد و از ناراحتی زبانش لال شد و خیلی حسرت می خورد چرا بعد از سالها عبادت من این کار زشت رو انجام دادم؟ تا اینکه فقری به عیادتش آمد و عابد با دست اشاره کرد از سفره او، نان بردارد ببر. فقیر این کار را کرد و نان برداشت و تشکر کرد و رفت. بعد از چند دقیقه از رفتن فقیر نگذشته بود که عابد هم مرد.

در عالم برزخ به عابد گفتند بخاطر ان زنا! همه اعمال باطل شد! ولی بخاطر صدقه ای که دادی خداوند تو را بخشید. (ثواب الاعمال / 139)

